



پاسخ به شبهه‌های
احمد الکاتب در موضوع
احادیث دوازده امام (ع)

جواد محفزی*

چکیده

یکی از دلایل اثبات تولد و وجود حضرت حجت بن الحسن العسکری ، احادیثی است که شیعه و سنی به تواتر نقل کرده‌اند و در آنها پیامبر به دوازده نفر بودن جانشینان خود تصریح کرده است. این احادیث، به اختصار، احادیث دوازده امام (خلیفه) نامید می‌شود. البته برخی احادیث اهل تسنن و بیشتر روایات شیعه، افزون بر بیان تعداد جانشینان، به صفات و ویژگی آنان نیز پرداخته‌اند. از مهم‌ترین نکاتی که در این روایات آمده، معرفی قائم دوازده جانشین و خبر از غیبت ایشان است و همچنین پدر و جد او را نیز معرفی کرده است. این احادیث به دوگونه به تولد و وجود حضرت حجت دلالت می‌کنند: یکی به صورت عام، یعنی استدلال به همان عدد دوازده که مورد اتفاق شیعه و سنی است و دیگری با متن، یعنی استدلال به صفات و ویژگی‌هایی که در متن روایات آمده و امام دوازدهم را که همان قائم است، مشخص و معین کرده است.

احمد الکاتب، نویسنده کتاب *الإمام المهدی حقیقة تاریخیة أم فرضیة فلسفیة* (۲۰۰۷ میلادی) چون سعی در انکار وجود امام دوازدهم دارد، در صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۳ کتابش، شبهه‌هایی را درباره احادیث دوازده امام مطرح می‌کند. خلاصه سخن وی این است که این عقیده و احادیث آن جعلی است و در قرن چهارم ساخته شده است، لذا نمی‌توان به آنها استناد کرد.

در این شماره، آخرین قسمت سخنان وی در این مورد نقل و نقد می‌شود.

خلاصه شبهه‌ها:

۱. شیخ مفید کتاب سلیم را تضعیف کرده است؛
۲. اشکال‌های زبیدی بر احادیث دوازده امام؛
۳. احادیث دوازده امام: دلالتی بر فرزند امام حسن عسکری ندارد.

خلاصه پاسخ‌ها:

۱. این برداشتی نادرست از کلام ایشان است. شیخ مفید در مقام هشدار به مردم عادی است نه تضعیف اصطلاحی؛
۲. شیخ صدوق همه اشکال‌های زبیدی را پاسخ داده است، اما نویسنده هیچ اشاره‌ای به آنها نکرده است؛
۳. این احادیث به دوگونه بر فرزند امام حسن عسکری دلالت دارد؛ یکی به عموم، دیگری به متن.

واژگان کلیدی

احادیث دوازده امام ، شبهه‌های احمد الکاتب ، تولد و وجود امام زمان ، شبهه در امامت، شبهه‌های مهدوی.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا^١

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید؛ پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است.

شبهه: تضعیف کتاب سلیم به دست شیخ مفید

متن کتاب: و قد ضَعَّفَ الشيخ المفيد كتاب سلیم و قال إنه غير موثوق به و لا يجوز العمل على أكثره و قد حصل فيه تخليط و تدليس، فينبغي للمتدين أن يتجنب العمل بكل ما فيه و لا يعول على جملته و التقليد لروايته و ليفزع إلى العلماء فيما تضمنه من الأحاديث ليقفوه على الصحيح منها و الفاسد و انتقد المفيد الصدوق على نقله الكتاب و اعتماده عليه و عزا ذلك إلى منهج الصدوق الإخباري و قال عنه: إنه على مذهب اصحاب الحديث في العمل على ظواهر الألفاظ و العدول عن طريق الاعتبار و هذا رأى يضر صاحبه في دينه و يمنعه المقام عليه عن الاستبصار.

خلاصه شبهه: شیخ مفید نیز این کتاب را تضعیف کرده است و به شیخ صدوق خرده گرفته که چرا این کتاب را نقل کرده است. پاسخ: نویسنده کلام شیخ مفید را ناقص نقل کرده و آن‌جا که شیخ مفید، شیخ صدوق را تأیید کرده و ممکن است خلاف نظر ایشان را برساند، حذف کرده است. متن کتاب شیخ مفید چنین است:

و أما ما تعلق به أبو جعفر رحمه الله من حديث سلیم الذي رجع فيه إلى الكتاب المضاف إليه برواية أبان بن أبي عياش، فالمعنى فيه صحيح، غير أن هذا الكتاب غير موثوق به و لا يجوز العمل على أكثره و قد حصل فيه تخليط و تدليس، فينبغي للمتدين أن يتجنب العمل بكل ما فيه و لا يعول على جملته و التقليد لروايته و ليفزع إلى العلماء فيما تضمنه من الأحاديث ليقفوه على الصحيح منها و الفاسد و الله الموفق للصواب.^٢

چنان‌که پیداست شیخ مفید مانند ابن‌غضائری در مقام اثبات جعلی بودن کتاب نیست، بلکه برخلاف تعبیر نویسنده تضعیف هم نکرده؛ زیرا تضعیف در علم رجال و کتاب‌شناسی معنایی ویژه دارد؛ وقتی گفته می‌شود فلان شخص ضعیف است، یعنی تمام روایاتی که وی در سند آن است ضعیف می‌شود و فرقی بین روایاتش نیست. اگر گفته شود فلان

چنان‌که پیداست
شیخ مفید مانند
ابن‌غضائری در
مقام اثبات جعلی
بودن کتاب نیست،
بلکه برخلاف تعبیر
نویسنده تضعیف هم
نکرده؛ زیرا تضعیف
در علم رجال و
کتاب‌شناسی معنایی
ویژه دارد

الوجع الهذیان. فقالت عائشة: صدقت، فخرج عمر فقبض أبوبکر.^۳

این استناد نشان می‌دهد شیخ مفید کل کتاب را نامعتبر نمی‌داند و این تفسیر «بما لا یرضی صاحبه» است. شیخ مفید تنها در مقام هشدار دادن به مردم عادی است، نه در مقام بحث علمی از اعتبار و ضعف کتاب.

بنابراین، نویسندگان در این قسمت معنای خاص و اصطلاحی واژه‌های توثیق و تضعیف را با معنای عرفی و عمومی آن خلط کرده است و در نتیجه، کلام شیخ را اشتباه فهمیده و تفسیر کرده است.

آیه‌الله خوبی نیز کلام شیخ مفید را چنین تفسیر کرده است:

و قد شهد الشیخ المفید أن فی النسخة تخلیطاً و تدلیساً.^۴

نویسنده در ادامه آورده است:

و شیخ مفید از شیخ صدوق به دلیل نقل کتاب و اعتمادش بر آن انتقاد کرده و آن را به روش شیخ صدوق که اخباری است، نسبت داده و درباره آن گفته: او بر روش اصحاب حدیث در عمل به ظاهر واژه‌ها و روی گردانی از راه اندیشه و محاسبه است و این رویه به دین صاحبش ضرر می‌رساند و ماندن در آن (روش) مانع رسیدن به حقیقت است.

شیخ مفید هرگز انتقادی در مورد نقل کتاب سلیم بر شیخ صدوق روا نداشته و این کذب محض است. کلماتی را که نویسنده از شیخ مفید نقل کرده، درباره نقل کتاب سلیم نیست، بلکه برای باب تقیه است.

متن کلام شیخ مفید در باب تقیه چنین است:

و لو وضع (شیخ صدوق) القول فی التقیة موضعه و قید من لفظه فی ما أطلقه لسلم من المناقضة و تبین للمسترشدین حقیقة الأمر فیها و لم یرتج علیهم باهما و یشکل بها ورد فیها معناها، لکنه علی مذهب أصحاب الحدیث فی العمل علی ظواهر الألفاظ و العدول عن طریق الاعتبار و هذا رأی یضر صاحبه فی دینه و یمنعه المقام علیه عن الاستبصار.^۵

کتاب ضعیف است، یعنی تمام این کتاب غیرمعتبر است؛ چون از راه قابل اعتمادی به ما نرسیده و از هیچ قسمت آن نمی‌توان استفاده کرد، در حالی که مرحوم شیخ مفید در مقام بیان این مطلب (تضعیف اصطلاحی) نیست. لذا تعبیر نویسنده (و قد ضعف) راهی روشن نمی‌نماید؛ زیرا تضعیف و توثیق افزون بر معنا و مفهوم اصطلاحی‌اش معنای عرفی و عمومی نیز دارد. از دستور شیخ مفید برای رجوع به علما معلوم می‌شود مخاطب ایشان، مردم عادی هستند نه عالمان. به همین دلیل، عبارت «أن هذا الكتاب غیر موثوق به» به معنای تضعیف اصطلاحی رایج بین دانش‌مندان رجال و کتاب‌شناسی نمی‌تواند باشد، بلکه شیخ مفید معنای عرفی را قصد کرده و به مردم می‌گوید در این کتاب دست برده شده و بعضی مطالب مخلوط و زیاد و کم شده است و به همین دلیل، باید افراد دین‌دار یعنی مؤمنانی که اهل مطالعه کتاب‌های حدیثی هستند، به همه آن اعتماد نکنند و برای آگاه شدن از احادیث صحیح و غیرصحیح آن به عالمان مراجعه کنند.

شیخ مفید تصریح کرده: «لیوقفوه علی الصحیح منها و الفاسد» یعنی این کتاب دارای احادیث صحیح است. چگونه ممکن است کتابی که به اصطلاح رجالی ضعیف است، روایت صحیح داشته باشد؟ پس این عبارت نویسنده «و قد ضعف الشیخ المفید کتاب سلیم» خلاف واقع است و اصلاً شیخ مفید درصدد تضعیف رجالی نیست، بلکه به مردم عادی هشدار می‌دهد که در مراجعه به کتاب دقت کنند و از آگاهان کمک بگیرند. ممکن است در مورد بسیاری از کتاب‌ها چنین توصیه‌ای به افراد جامعه بشود، بلکه کم‌تر کتابی می‌توان یافت که تمام مطالب آن قابل اعتماد برای عموم باشد. آیا این به معنای ضعیف بودن اکثر کتاب‌هاست؟ روشن است که توثیق رجالی و اطمینان بخشی عرفی یکی نیست.

پس شیخ مفید با صراحت استفاده از آن را برای دانش‌مندان جایز می‌داند و خود نیز در کتاب *الکافیة* به کتاب سلیم استناد کرده است:

الکافیة فی إبطال توبة الخاطئة: عن سلیم عن محمد بن أبی بکر قال: لما حضر أبابکر أمره، جعل یدعو بالویل و الثبور و کان عمر عنده فقال لنا: اکتتموا هذا الامر علی أبیکم، فإنه یهدی و أنتم قوم معروفون لکم عند

این ادعا و معنایی که نویسنده بیان می‌کند، از اساس با کلام شیخ مفید مغایرت دارد؛ زیرا خود شیخ مفید معتقد است این کتاب احادیث صحیحی دارد و علما می‌توانند از آن استفاده کنند، چنان‌که خود نیز از آن استفاده کرده است. حال چگونه ممکن است شیخ صدوق را به دلیل این کار انتقاد کرد. افزون بر این‌که شیخ مفید مطلب نقل شده را نیز چنین تأیید کرده است: «فالمعنى فيه صحيح.» آیا ممکن است شیخ مفید نقل کتابی را تخطئه کند که احادیث صحیح دارد؟ پس انتقادی که نویسنده به شیخ مفید نسبت داده کذب محض است و هرگز شیخ مفید در مورد نقل کتاب سلیم این کلمات را نفرموده است.

نتیجه آن‌که نویسنده یا معتقد است که هر کس احادیث دوازده امام را از سلیم نقل کرده است از کتابش نقل کرده، در این صورت باید بگوید بیش از سی طریق که اکثر آنها صحیح هستند به کتاب سلیم وجود دارد و بنابراین، نمی‌تواند کتاب را جعلی یا ضعیف بداند و یا آن‌که معتقد است این احادیث از کتاب او نیست و در این صورت، جعلی یا ضعیف بودن کتاب در احادیث مؤثر نخواهد بود. پس او راهی برای تضعیف احادیث ندارد. اگر بخواهد احادیث را از کتاب بداند، نه تنها احادیث تضعیف نمی‌شود بلکه کتاب نیز اعتبار می‌یابد و اگر از این بن‌بست نیز بر فرض به درآید، با اثبات ضعف احادیث سلیم کم‌تر از ده درصد حدیث‌های دوازده امام تضعیف می‌شود و بیش از نود درصد آن به قوت خود می‌ماند و نباید گمان کرد با تضعیف کتاب سلیم احادیث دوازده امام ضربه می‌خورد؛ زیرا نقش سلیم در این احادیث ناچیز است.

علامه امینی در این‌باره نوشته است:

کتاب سلیم من الأصول المشهورة المتداولة في العصور القديمة المعتمد عليها عند محدثي الفريقين و حملة التاريخ. قال ابن النديم في الفهرست (ص ۳۰۷): (إن سلیماً) لما حضرته الوفاة قال لأبان: إن لك علي حقاً و قد حضر تي الوفاة يابن أخي إنّه كان من أمر رسول الله كيت و كيت و أعطاه كتاباً و هو كتاب سلیم بن قيس الهلالي المشهور. إلى أن قال: و أول كتاب ظهر للشيعة كتاب سلیم. و في التنبيه و الاشراف للمسعودي (ص ۱۹۸) ما نصه: «و القطعية بالإمامة الاثنا عشرية منهم الذين أصلهم في حصر العدد ما ذكره سلیم بن قيس الهلالي في كتابه و قال السبكي في محاسن الرسائل في معرفة الأوائل. إن أول كتاب صنّف للشيعة هو كتاب سلیم. و السلام في كلام ابن النديم و السبكي للمتنفعة مفادها أنهم كانوا يحتجون به فيخصمون المجادل لاقتناعه بما فيه ثقة بأمانة سلیم في النقل لا محض أن الشيعة تقتنع بما فيه و هو الذي يعطيه كلام المسعودي حيث أسند احتجاج الإمامية الاثنا عشرية في حصر العدد بما فيه، و فإن الاقتناع بمجرد غير مجد في عصور قام الحجاج فيها على أشدها و لذلك أسند إليه و روى عنه غير واحد من أعلام العامة منهم الحاكم الحسكاني في شواهد التنزيل لقواعد التفضيل و الإمام الحموي في فرائد السمطين و السيد

انتقادی که نویسنده به شیخ مفید نسبت داده کذب محض است و هرگز شیخ مفید در مورد نقل کتاب سلیم این کلمات را نفرموده است

ابن شهاب الهمدانی فی مودة القربى و القندوزى الحنفى
فی ینابیع المودة و غیرهم و حول کتاب کلمات درية
أفردناها فی رسالة و إنما ذکرنا هذا الاجمال لتعلم أن
التعويل على کتاب مما تسالم عليه الفريقان و هو الذى
حدانا إلى النقل عنه فی کتابنا هذا.^۶

شبيهه: اشکال‌های زیدیه بر احادیث دوازده امام:

متن کتاب: و من هنا فقد اعترض الزيدية على
الامامية و قالوا: «إن الرواية التي دلت على أن الأئمة
اثناعشر قول أحدثه الإمامية قريباً و ولدوا فيه أحاديث
كاذبة». و استشهدوا على ذلك بتفرق الشيعة بعد
وفاة كلِّ إمام إلى عدة فرق و عدم معرفتهم للإمام بعد
الإمام و حدوث البداء فى اسماعيل و محمد بن على
و جلوس عبدالله الأفتح للإمامة و اقبال الشيعة إليه
و حيرتهم بعد امتحانه و عدم معرفتهم الكاظم حتى
دعاهم إلى نفسه و موت الفقيه زرارة بن أعين دون
معرفة بالإمام.

و قد نقل الصدوق اتهامهم للامامية بإحداث النظرية
الإثنى عشرية فى وقت متأخر و لم ينف و لم يردّ عليها و
إنما يردّ ذلك بالقول: «إن الإمامية لم يقولوا إن جميع الشيعة
بما فيهم زرارة كانوا يعرفون الأئمة الإثنى عشر» ثم
انتبه الصدوق إلى منزلة زرارة و عدم إمكانية جهله بأى
حديث من هذا القبيل و هو أعظم تلامذة الإمامين الباقر
و الصادق فتراجع عن كلامه و قال باحتمال علم
زرارة بالحديث و اختفائه للتقية ثم عاد فتراجع عن هذا
الاحتمال و قال: «إن الكاظم قد استوهبه من ربه لجهله
بالإمام لأن الشاك فيه على غير دين الله».

خلاصه شبيهه: نویسنده، سخن زیدیه را نقل می کند که
گفته اند: امامیه احادیث دوازده امام را به تازگی ساخته اند و بعد
شواهد این ادعا را از آنها نقل می کند.

یکم. متفرق شدن شیعیان بعد از هر امام و شناختن امام بعدی؛
دوم. حاصل شدن بدا در اسماعیل و سیدمحمد؛
سوم. ادعای امامت عبدالله افطح و روی آوردن شیعیان به او؛

چهارم. رحلت زراره بدون شناختن امام بعدی.
سپس می گوید که شیخ صدوق این اتهامها را نقل کرده، ولی
جواب نداده و تنها به توجیه آنها پرداخته و چندبار هم حرف خود
را در مورد زراره عوض کرده است.

پاسخ: در این قسمت نیز نویسنده امانت در نقل را رعایت
نکرده و برای توجیه ادعای خود، عبارتهای شیخ صدوق را به
کلی تحریف کرده است. وی چهار سخن زیدیه را آورده، اما به
جوابهایی که شیخ صدوق برای هر سخن به طور جداگانه بیان
کرده، هیچ اشاره ای ننموده و بعد مدعی شده که شیخ صدوق
این اتهامها را جواب نداده است، در حالی که شیخ برای هر کدام،
جوابی مستقل و کامل داده و تمام اتهامها را نفی کرده است. حتی
اشکالهایی که آنها طرح نکرده اند اما ممکن است به ذهن کسی
برسد با «فإن قال قائل» طرح و پاسخ داده است. تقریباً نصف
مقدمه طولانی کتاب **کمال الدین** (۶۰ صفحه از ۱۲۰ صفحه) به
پاسخ اشکالهای زیدیه اختصاص یافته است و خود شیخ صدوق
می نویسد:

و إنما ذکرنا هذه الفصول في أول کتابنا هذا لأنها غاية
ما يتعلق بها الزيدية و ما ردّ عليهم و هي أشدّ الفرق
علینا.^۷

نه تنها نویسنده اشاره ای به جوابهای شیخ صدوق نکرده،
بلکه پا را فراتر نهاده و برای تخریب جوابها، جواب یک اشکال
را برای اشکال دیگر آورده و به گمان خویش خواسته با این
جابه جایی ادعای خود را مبنی بر پاسخ ندادن شیخ به اثبات برساند
و میزان صداقت خود را در بیان حقیقت نشان دهد!
برای روشن شدن واقعیت باید کتاب **کمال الدین** شیخ صدوق
را بررسی کرد. شیخ صدوق اشکالی را که نویسنده آورده و مدعی
شده شیخ آن را پاسخ نداده، چنین پاسخ داده است:

قال بعض الزيدية: إن الرواية التي دلت على أن الأئمة
اثناعشر، قول أحدثه الامامية قريباً و ولدوا فيه أحاديث
كاذبة.

فتقول و بالله التوفيق: إن الاخبار في هذا الباب كثيرة و
المنزع و الملجأ إلى نقلة الحديث و قد نقل مخالفونا من
أصحاب الحديث نقلاً مستفيضاً من حديث عبدالله بن

مسعود ما حدّثنا به أحمد بن الحسن القطان المعروف بأبي علي بن عبد ربه الرازي و هو شيخ كبير لأصحاب الحديث قال: حدّثنا أبو يزيد محمد بن يحيى بن خلف بن يزيد المروزي بالري في شهر ربيع الأول سنة اثنين و ثلاث مئة عن إسحاق بن إبراهيم الحنظلي في سنة ثمان و ثلاثين و مائتين المعروف بإسحاق بن راهوية عن يحيى بن يحيى عن هشام عن مجالد عن الشعبي عن مسروق قال: بينا نحن عند عبد الله بن مسعود نعرض مصاحفنا عليه إذ قال له فتى شاب: هل عهد إليكم نبيكم كم يكون من بعده خليفة؟ قال: إنك لحدّث السن و إن هذا شئ ما سئلني عنه أحد من قبلك، نعم عهد إلينا نبينا أنه يكون من بعده اثنا عشر خليفة بعدد نقباء بني إسرائيل. و قد أخرجت بعض طرق هذا الحديث في هذا الكتاب و بعضها في كتاب النص على الأئمة الاثنا عشر: بالإمامة و نقل مخالفونا من أصحاب الحديث نقلاً ظاهراً مستفيضاً من حديث جابر بن سمرة ما حدّثنا به أحمد بن محمد بن إسحاق الدينوري و كان من أصحاب الحديث قال: حدّثني أبو بكر بن أبي داود عن إسحاق بن إبراهيم ابن شاذان عن الوليد بن هشام عن محمد بن ذكوان قال: حدّثني أبي عن أبيه عن ابن سيرين عن جابر بن سمرة السوائي قال: كنّا عند النبي فقال: يلي هذه الأمة اثنا عشر قال: فصرخ الناس فلم أسمع ما قال: فقلت لأبي و كان أقرب إلى رسول الله مني: ما قال: رسول الله؟ فقال: قال: كلهم من قريش و كلهم لا يرى مثله. و قد أخرجت طرق هذا الحديث أيضاً و بعضهم روى اثنا عشر أميراً و بعضهم روى اثنا عشر خليفة. فدلّ ذلك^٨ على أن الاخبار التي في يد الامامية عن النبي و الأئمة: بذكر الأئمة الاثنا عشر: أخبار صحيحة^٩.

چنان که پیداست شیخ صدوق اشکال زیدیه را پاسخ داده و با شاهد آوردن احادیث دوازده امام از اهل تسنن ثابت کرده که نمی‌تواند این احادیث ساخته امامیه باشد. حال نویسند باید توضیح دهد که چرا مدعی می‌شود شیخ این اشکال را پاسخ نداده است؟ در مورد شواهد هم شیخ صدوق به تفصیل سخن گفته و یک‌یک آنها را رد کرده که بررسی آنها در قسمت‌های پیش آمد:

یکم. شیخ صدوق برای حیرت و متفرق شدن مردم بعد از هر امامی، چنین می‌فرماید:

قالت الزيدية: فإن كان رسول الله قد عرف أمته أساء الأئمة الاثنا عشر فلم ذهبوا عنه يمينا و شمالاً و خطبوا هذا الخط العظيم؟

فقلنا لهم: إنكم تقولون: إن رسول الله استخلف علياً و جعله الامام بعده و نص عليه و أشار إليه و بين أمره و شهره، فما بال أكثر الأمة ذهبت عنه و تباعدت منه حتى خرج من المدينة إلى يثرب و جرى عليه ما جرى، فان قلت: إن علياً لم يستخلفه رسول الله فلم أودعتم كتبكم ذلك و تكلمتم عليه. فان الناس قد يذهبون عن الحق و إن كان واضحاً و عن البيان و إن كان

شیخ صدوق اشکال زیدیه را پاسخ داده و با شاهد آوردن احادیث دوازده امام از اهل تسنن ثابت کرده که نمی‌تواند این احادیث ساخته امامیه باشد

مشروحاً كما ذهبوا عن التوحيد إلى التلحيد و من قوله عزّ وجلّ: «ليس كمثله شيء» إلى التشبيه.^{۱۱}

هم‌چنین در پاسخ شبهه سوم گذشت که اگر مردم دچار حیرت می‌شدند، به دلیل معلوم نبودن امام بعد نبوده و یا آن که در آخرین لحظه معلوم می‌شده است، بلکه به این دلیل بوده که مردم نمی‌پرسیده‌اند و یا به دلیل وجود خطرات، امامان نمی‌توانسته‌اند به همه بگویند و دیگر آن که گروهی به دلیل اغراض دنیوی مانند مال و مقام، با آن که حقیقت را می‌دانسته‌اند خلاف آن را تبلیغ می‌کرده‌اند و مردم را دچار حیرت و سردرگمی می‌کرده‌اند، مانند کسانی که فرقه واقفه^{۱۲} یا اسماعیلیه را ایجاد کردند. در واقع دلیل دیگر حیرت مردم وجود افراد بی‌تقوا و فریب‌کار بوده، نه نبود دلیل واضح و روشن.

دوم. بدا در امامت را نیز شیخ صدوق چنین جواب داده بود:

اعتراض آخر للزیدية: قالت الزيدية: و مما تكذب به دعوى الامامية أنهم زعموا أن جعفر بن محمد نص لهم على إسماعيل و أشار إليه في حياته، ثم إن إسماعيل مات في حياته فقال: ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني فإن كان الخبر الاثنا عشر صحيحاً فكان لا أقل من أن يعرفه جعفر بن محمد و يعرف خواص شيعته لئلا يغلط هو و هم هذا الغلط العظيم.

فقلنا لهم: بم قلتم: إن جعفر بن محمد نص على إسماعيل بالأمامة؟ و ما ذلك الخبر؟ و من رواه؟ و من تلقاه بالقبول؟ فلم يجدوا إلى ذلك سبيلاً و إنما هذه حكاية ولدها قوم قالوا بامامة إسماعيل، ليس لها أصل لان الخبر بذكر الأئمة الاثنا عشر: قد رواه الخاص و العام، عن النبي و الأئمة: و قد أخرجت ما روي عنهم في ذلك في هذا الكتاب. فأما قوله: ما بدا لله في شيء كما بدا له في إسماعيل ابني فإنه يقول: ما ظهر لله أمر كما ظهر له في إسماعيل ابني إذا اخترمه في حياتي ليعلم بذلك أنه ليس بامام بعدي و عندنا من زعم أن الله عزّ وجلّ يبدو له اليوم في شيء لم يعلمه أمس فهو كافر و البرائة منه واجبة، كما روي عن الصادق .

حدّثنا أبي رضي الله عنه عن محمد بن يحيى العطار عن

محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال: حدّثنا أبو عبد الله الرازي عن الحسن بن الحسين اللؤلؤي عن محمد بن سنان عن عمار عن أبي بصير و ساعة عن أبي عبد الله الصادق قال: من زعم أن الله يبدو له في شيء اليوم لم يعلمه أمس فابرتوا منه. و إنما البداء الذي ينسب إلى الامامية القول به هو ظهور أمره. يقول العرب بدا لي شخص أي ظهر لي، لا بدا ندامة، تعالى الله عن ذلك علواً كبيراً. و كيف ينصّ الصادق على إسماعيل بالإمامة مع قوله فيه: إنه عاص لا يشبهني و لا يشبه أحداً من آبائي.

حدّثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن يعقوب بن يزيد عن محمد بن أبي عمير عن الحسن بن راشد قال: سئلت أبا عبد الله عن إسماعيل فقال: عاص، لا يشبهني و لا يشبه أحداً من آبائي.

حدّثنا الحسن بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال: حدّثنا أبي عن محمد بن أحمد بن يعقوب بن يزيد و البرقي عن أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عبيد بن زرارة قال: ذكرت إسماعيل عند أبي عبد الله فقال: و الله لا يشبهني و لا يشبه أحداً من آبائي.

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عبد الجبار، عن ابن أبي نجران، عن الحسين بن المختار، عن الوليد بن صبيح قال: جئني رجل فقال لي: تعال حتى أريك ابن الرجل قال: فذهبت معه قال: فجاء بي إلى قوم يشربون فيهم إسماعيل بن جعفر، قال: فخرجت مغموماً فجئت إلى الحجر فإذا إسماعيل بن جعفر متعلق بالبيت يبكي قد بلّ أستار الكعبة بدموعه قال: فخرجت أشتد فإذا إسماعيل جالس مع القوم، فرجعت فإذا هو أخذ بأستار الكعبة قد بلّها بدموعه، قال: فذكرت ذلك لأبي عبد الله فقال: لقد ابتلى ابني بشيطان يتمثل في صورته و قد روي أن الشيطان لا يتمثل في صورة نبي و

لا في صورة وصي نبي، فكيف يجوز أن ينصّ عليه بالإمامة مع صحة هذا القول منه فيه.^{١٢}

پاسخ شبهه‌ها به تفصیل گذشته است.

سوم و چهارم. در مورد ادعای امامت عبدالله افطح و رحلت زراره نیز شیخ صدوق می‌فرماید:

قالت الزيدية: لو كان خير الأئمة الاثنا عشر صحيحاً لما كان الناس يشكون بعد الصادق جعفر بن محمد في الإمامة حتى يقول طائفة من الشيعة بعبدالله وطائفة بإسماعيل وطائفة تتحير حتى أن الشيعة منهم من امتحن عبدالله بن الصادق فلما لم يجد عنده ما أراد خرج وهو يقول: إلى أين؟ إلى المرجئة أم إلى القدرية أم إلى الحرورية وإن موسى بن جعفر سمعه يقول هذا فقال له: لا إلى المرجئة ولا إلى القدرية ولا إلى الحرورية ولكن إلى. فانظروا من كم وجه يبطل خبر الاثنا عشر أحدها جلوس عبدالله للإمامة والثاني إقبال الشيعة إليه والثالث حيرتهم عند امتحانه والرابع أنهم لم يعرفوا أن إمامهم موسى بن جعفر حتى دعاهم موسى إلى نفسه وفي هذه المدة مات فقيهمهم زرار بن أعين وهو يقول والمصحف على صدره: «اللهم إني أئتم بمن أثبت إمامته هذا المصحف.»

فقلنا لهم: إن هذا كله غرور من القول وزخرف وذلك أننا لم ندع أن جميع الشيعة عرف في ذلك العصر الأئمة الاثنا عشر بأسمائهم، وإنما قلنا: إن رسول الله أخبر أن الأئمة بعده الاثنا عشر، الذين هم خلفاؤه وأن علماء الشيعة قدروا هذا الحديث بأسمائهم ولا ينكر أن يكون فيهم واحد أو اثنان أو أكثر لم يسمعو بالحديث، فأما زرار بن أعين فإنه مات قبل انصراف من كان وفده ليعرف الخبر ولم يكن سمع بالنص على موسى بن جعفر من حيث قطع الخبر عنده. فوضع المصحف الذي هو القرآن على صدره، وقال: «اللهم إني أئتم بمن يثبت هذا المصحف إمامته.» وهل يفعل الفقيه المتدين عند اختلاف الأمر عليه إلا ما فعله زرار؟ على أنه قد قيل: إن زرار قد كان علم بأمر موسى بن جعفر وإمامته وإنما بعث ابنه عبداً ليتعرف من موسى بن جعفر هل يجوز له إظهار ما يعلم من إمامته أو يستعمل التقية في كتابته. وهذا أشبه بفضل زرار بن أعين وأليق بمعرفته.

حدّثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال: حدّثني محمد بن عيسى بن عبيد عن إبراهيم بن محمد الهمداني رضي الله عنه قال: قلت للرضا: يا ابن رسول الله أخبرني عن زرار هل كان يعرف حق أبيك؟ فقال: نعم. فقلت له: فلم بعث ابنه عبداً ليتعرف الخبر إلى من أوصى الصادق جعفر بن محمد؟ فقال: إن زرار كان يعرف أمر أبي ونصّ أبيه عليه وإنما بعث ابنه ليتعرف من أبي هل يجوز له أن يرفع التقية في إظهار أمره ونصّ أبيه عليه وأنه لما أبطأ عنه ابنه طول باظهار

إن هذا كلّ غرور من القول وزخرف وذلك أننا لم ندع أن جميع الشيعة عرف في ذلك العصر الأئمة الاثنا عشر بأسمائهم، وإنما قلنا: إن رسول الله أخبر أن الأئمة بعده الاثنا عشر، الذين هم خلفاؤه وأن علماء الشيعة قدروا هذا الحديث بأسمائهم

عن محمد بن أحمد عن يعقوب بن يزيد عن ابن أبي عمير عن أبي العباس الفضل بن عبد الملك عن أبي عبد الله أنه قال: أربعة أحب الناس إليّ أحياءاً وأمواتاً: يريد العجلي وزرارة بن أعين و محمد بن مسلم والأحول أحب الناس إليّ أحياءاً وأمواتاً. فالصادق لا يجوز أن يقول لزرارة: إنه من أحب الناس إليه وهو لا يعرف إمامة موسى بن جعفر^{۱۳}.

نکاتی در پاسخ شبهه هفتم در این مورد آمد.

چنان که پیداست، برخلاف ادعای نویسنده که شیخ صدوق اتهام را نفی نکرده و به آن جواب نداده است، شیخ صدوق به همه اشکالها، مستقل و مستدل پاسخ داده است و کتابی در احادیث دوازده امام: نوشته است. دیگر آن که با توجه به پاسخ اشکال چهارم روشن می شود که نویسنده کلام شیخ صدوق را تحریف کرده و گاه عکس آن را به او نسبت داده است.

نویسنده عبارت «بما فيهم زراره» را افزوده تا وانمود کند شیخ صدوق اول گفته زراره امام بعد را نمی شناسد و بعد متوجه شده (ثم انتبه) که نمی تواند در مورد او این احتمال را بدهد و از حرف خود برگشته، در حالی که این تحریف سخن شیخ است. عبارت بالا به روشنی نشان می دهد که شیخ افراد را دو قسمت کرده و حکم هر کدام را جداگانه بیان کرده است: قسم اول شیعیان عادی که متحیر می ماندند و به عبدالله افطح و امثال او رو می کردند. وی در مورد آنها می فرماید: ما نمی گوئیم احادیث دوازده امام را همه آنها می دانسته اند. بنابراین، طبیعی است که چنین اتفاقی بیفتد. قسم دوم علمای شیعه و راویان حدیث هستند که در مورد آنها می فرماید: آنان احادیث دوازده امام را شنیده و نقل کرده اند، ولی ممکن است که چند نفری از آنها هم این حدیث را نشنیده باشند. بعد از بیان این دو قسم می فرماید: «فأما زرارة بن أعين...» و از «فأما» تصریح دارد که شیخ، زراره را در آن دو قسم داخل نکرده است و برای او جواب مستقلاً می دهد، پس «ثم انتبه...» فتراجع عن كلامه» خلاف واقع است و شیخ صدوق هرگز از کلام خود برنگشته است. اگر خوش بین باشیم باید آن را ناشی از نفهمیدن کلام شیخ بدانیم. شیخ صدوق دو احتمال را در مورد زراره بیان کرده و احتمال دوم را پذیرفته است. هر چند هر دو احتمال در نهایت مشترکند؛ این که زراره اعلان نام امام بعد را یا به اجتهاد

قوله في أبي فلم يجب أن يقدم على ذلك دون أمره فرغ المصحف و قال: اللهم إن إمامي من أثبت هذا المصحف إمامته من ولد جعفر بن محمد. و الخبر الذي احتجت به الزيدية ليس فيه أن زرارة لم يعرف إمامة موسى بن جعفر وإنما فيه أنه بعث ابنه عبيداً ليسئل عن الخبر.

حدّثنا أبي رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن أحمد بن هلال عن محمد بن عبد الله بن زرارة عن أبيه قال: لما بعث زرارة عبيداً ابنه إلى المدينة ليسئل عن الخبر بعد مضي أبي عبد الله فلما اشتد به الأمر أخذ المصحف و قال: من أثبت إمامته هذا المصحف فهو إمامي. و هذا الخبر لا يوجب أنه لم يعرف، على أن راوي هذا الخبر أحمد بن هلال و هو مجروح عند مشايخنا رضي الله عنهم.

حدّثنا شيخنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: سمعت سعد بن عبد الله يقول: ما رأينا و لا سمعنا بمتشيع رجع عن التشيع إلى النصب إلا أحمد بن هلال، و كانوا يقولون: إن ما تفرد بروايته أحمد بن هلال فلا يجوز استعماله.

و قد علمنا أن النبي و الأئمة: لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه. و الشاك في الامام على غير دين الله، و قد ذكر موسى بن جعفر أنه سيستوهبه من ربه يوم القيامة.

حدّثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال: حدّثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن أبي الصهبان عن منصور بن العباس عن مروك بن عبيد عن درست ابن أبي منصور الواسطي عن أبي الحسن موسى بن جعفر قال: ذكر بين يديه زرارة بن أعين فقال: و الله إنني سأستوهبه من ربي يوم القيامة فيهبه لي. و يحك إن زرارة بن أعين أبغض عدونا في الله و أحب ولينا في الله.

حدّثنا أبي و محمد بن الحسن رضي الله عنهما قالوا: حدّثنا أحمد بن إدريس و محمد بن يحيى العطار جميعاً

خود (احتمال اول) یا به فرمان امام (احتمال دوم) صلاح نمی دانسته است. در هر صورت از حرف خویش برنگشته است.

افزون بر این، نویسنده عبارت «لجهله بالإمام» را به کلام شیخ صدوق افزوده تا عکس منظور وی را به او نسبت دهد. شیخ صدوق می فرماید از شفاعت کردن امام کاظم معلوم می شود زراره امامش را می شناخته؛ زیرا کسی که در امامش شک داشته باشد، از دین الهی خارج است و پیامبر و امامان کسی را که از دین الهی خارج باشد، شفاعت نمی کنند. حال نویسنده عکس آن را مدعی شده و می گوید: امام کاظم او را شفاعت می کند، برای آن که امامش را نمی شناخته است.

پس شیخ صدوق، شفاعت را برای تأکید بر نظر خود آورده است، اما نویسنده می گوید او از حرفش برگشته است! بنابراین عبارت، دیگر جایی برای خوش بینی نمی ماند و تنها احتمال می رود که وی هدف را از قبل تعیین کرده و به هر ترفندی از حقیقت و واقعیت می گریزد و کاری ندارد که دلیل ها بر چه چیزی دلالت دارند و حتی دلالت آنها را عوض می کند.

ادامه شبیه

متن کتاب: و هذا ما يناقض دعوى الخزاز فى كفاية الأثر و الطوسى فى الغيبة بتواتر أحاديث الإثني عشرية عن طريق الشيعة و يثبت أن لا أساس لها من الصحة فى الأجيال الأولى و خاصة فى عهد الأئمة من آل البيت حيث لم يكن يوجد لها أى أثر خاصة و أن الطوسى لم يذكر الكتب الشيعة القديمة التى زعم أنها تتحدث عن الإثني عشرية. و قد تهرّب الخزاز من مناقشة تهمة الوضع المتأخر و حاول أن ينفى تهمة الوضع من قبل الصحابة و التابعين و أهل البيت فى حين أن التهمة لم تكن موجهة إلى الصحابة و أهل البيت و إنما إلى بعض الرواة المتأخرين الذين اختلقوا كتاب سليم فى عصر الحيرة من أمثال أبى سميئة و العبرتائى و على بن ابراهيم القمى.

خلاصه شبیهه: نویسنده می گوید احادیث دوازده امام در قرون متأخر ساخته شده و این امر موجب می شود تواتری که مرحوم خزاز و شیخ طوسی ادعا کرده اند، نقض شود و ثابت می شود که این احادیث در نسل های گذشته به خصوص دوران امامان صحت نداشته است. شیخ طوسی نیز از کتاب های قدیمی نام نبرده است. مرحوم خزاز هم جعل را از اصحاب و امامان نفی کرده و از نفی آن از محدثان متأخر گریزان است، در حالی که جعل متوجه آنهاست؛ کسانی مانند ابوسمینه، عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی که در دوران حیرت کتاب سلیم را به وجود آورده اند.

مطالب این قسمت چنان که نویسنده خود نیز گفته (و هذا ما يناقض) بر قسمت های قبل مبتنی است. سخنان قبلی وی نیز در جای خود باطل شد. بنابراین، دیگر به رد این قسمت نیازی نیست و باطل بودن آن آشکار است. اما برای روشن شدن مواردی، بهتر است این قسمت نیز طرح شود.

نویسنده عبارت «لجهله بالإمام» را به کلام شیخ صدوق افزوده تا عکس منظور وی را به او نسبت دهد. شیخ صدوق می فرماید از شفاعت کردن امام کاظم معلوم می شود زراره امامش را می شناخته؛ حال نویسنده عکس آن را مدعی شده و می گوید: امام کاظم او را شفاعت می کند، برای آن که امامش را نمی شناخته است

نویسنده برای ردّ متواتر بودن احادیث دوازده امام، به تضعیف کتاب سلیم پرداخت. در پاسخ آمد که: راویان ما بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند و ضعیف بودن دو یا سه طریق به ابوسمینه یا عبرتائی، به قوت احادیث سلیم ضرری نمی‌رساند. دیگر آن که بر فرض تنزل، اگر تمام احادیث سلیم را هم ضعیف بدانیم، چون کم‌تر از ده در صد روایات دوازده امام را تشکیل می‌دهد، ضعف آنها به تواتر احادیث دوازده امام ضرری نمی‌زند؛ زیرا ضعف برخی از خبرها در یک خبر متواتر، تواتر را مختل نمی‌کند.^{۱۴} پس از این راه، تواتر شکسته نمی‌شود.

هم‌چنین نویسنده سخن مخالفان را دلیل آورده که به فرموده شیخ صدوق سخت‌ترین دشمنان ما «أشد الفرق علينا» هستند. می‌گوید چون آنها گفته‌اند این احادیث بعدها درست شده و شواهدی را ذکر کرده‌اند، پس تواتری وجود ندارد، در حالی که قول آنها به دلیل دشمن بودن با ما حجت نیست. شواهد آنها نیز که اگر احادیثی بود چنین و چنان نمی‌شد، صرف استبعاد است و دلیل علمی محسوب نمی‌شود. افزون بر این، همه آنها هم پاسخ داده شد. نویسنده برای ردّ کردن تواتر باید احادیث را نقل و بررسی می‌کرد و از طریق راویان ثابت می‌نمود که تواتری در کار نیست، نه این که سخن مخالفان سرسخت امامیه را دلیل آورد. بنابراین، ادعای وی با دلیلی که ارائه می‌کند اثبات‌پذیر نیست.

افزون بر این دو، نویسنده تواتر را به نسل‌های بعد نسبت داده تا قول به تواتر را جدید جلوه دهد و به کلام مرحوم نعمانی هیچ اشاره‌ای نمی‌کند، در حالی که ایشان به تواتر این احادیث تصریح دارد. ایشان می‌فرماید:

فتأملوا یا معشر الشيعة رحمكم الله ما نطق به كتاب الله عزّ وجلّ وما جاء عن رسول الله و عن أمير المؤمنين والأئمة واحد بعد واحد في ذكر الأئمة الاثنا عشر و فضلهم و عدّتهم من طرق رجال الشيعة الموثقين عند الأئمة، فانظروا إلى اتصال ذلك و وروده متواتراً، فإن تأمل ذلك يجلو القلوب من العمى و ينفي الشك و يزيل الارتياب عمن أراد الله به الخير و وفقه لسلوك طريق الحق و لم يجعل لإبليس على نفسه سبيلاً بالإصغاء إلى زخارف الموهين و فتنة المفتونين.^{۱۵}

نویسنده مدعی گردیده با همین دو دلیل ثابت می‌شود که در نسل‌های سابق و به ویژه دوران امامان این احادیث موجود نبوده است؛ زیرا اثری از آن یافت نمی‌شود، اما چنان که در اول این نوشتار گذشت، این سخن در صورتی پذیرفتنی است که اکثر آثار آن دوران در حال حاضر موجود باشد و ما بعد از بررسی آن کتاب‌ها چنین قضاوت کنیم، ولی اینک که اصل آن آثار از بین رفته است و ما دست‌رس مستقیم به آنها نداریم، چگونه وی ادعا می‌کند که در آن دوران این احادیث موجود نبوده است. تنها مرحوم نجاشی در کتاب رجال که مخصوص مصنفان شیعه است از ۱۲۶۹ نفر نام برده است که بعضی از آنها چندین کتاب دارند و طریق خود را به حدود ۸۵۰ کتاب بیان می‌کند. با توجه به این آمار که تنها مربوط به یک کتاب است، باید از نویسنده پرسید: شما به چه تعداد از این کتاب‌ها دست‌رس داشته‌اید و آنها را بررسی کرده‌اید و احادیث دوازده امام را در آنها نیافته‌اید که ادعا می‌کنید این احادیث در نسل‌های قبل و در زمان امامان موجود نبوده است؟ آیا می‌توان با تضعیف تنها یک کتاب (کتاب سلیم) یا تمسک به سخنان سست دشمنان یک مذهب، چنین ادعای بزرگی را ثابت کرد؟ روشن است که نویسنده دلیلی علمی برای مدعای خود نیاورده است.

در مقابل با مراجعه به روایات، روشن می‌شود که آنها در زمان‌های سابق موجود بوده‌اند؛ زیرا هر مؤلف طریقی و سند خود را به آن حدیث‌ها بیان کرده و در آن طریق‌ها نیز هر راوی نام اساتید خود را که این روایات را از آنها شنیده آورده است. بی‌گمان هر استاد نسبت به شاگردش، نسل قبل محسوب می‌شوند تا می‌رسد به اصحاب امامان و معلوم می‌شود در آن زمان نیز این احادیث موجود بوده و از خود امامان نقل شده است. پس در این مورد نیز ایشان دلیلی پذیرفتنی نیاورده است.

بنابر عقیده نویسنده شیخ طوسی نام کتاب‌های قدیمی را که این احادیث را دارند، نیاورده است. شیخ طوسی می‌فرماید:

فهذا طرف من الاخبار قد أوردناها و لو شرعنا في إيراد ما من جهة الخاصة في هذا المعنى لطلال به الكتاب و إنما أوردنا ما أوردنا منها ليصح ما قلناه من نقل الطائفتين المختلفتين و من أراد الوقوف على ذلك فعليه بالكتب

المصنفة في ذلك فإنه يجد من ذلك شيئاً كثيراً حسب ما قلناه.^{۱۶}

اگر شیخ طوسی نام کتاب‌ها را نیاورده، به دلیل مشهور بودن آنها بوده و وی نیازی به ذکر آنها ندیده است. کتاب‌هایی مانند *کافی* مرحوم کلینی، *الغیبة* مرحوم نعمانی، *خصال* و *کمال‌الدین* شیخ صدوق، *کفایة الأثر* مرحوم خزاز و کتاب‌هایی مانند اینها مشهورتر از آن هستند که به بردن نام آنها نیازی باشد. جا دارد از نویسندگان پرسیده شود به چه منظوری این جمله را آورده است. آیا می‌خواهد مدعی شود چنین کتاب‌هایی وجود نداشته و شیخ طوسی دروغ گفته است؟ آیا این احتمال را در مورد چنین شخصیتی جایز می‌داند؟ آیا بیان کتاب‌ها در آن سیاق موضوعیت داشته که نویسنده می‌گوید: مخصوصاً که وی نام کتاب‌ها را نبرده است؟ باید گفت کتاب‌هایی که احادیث دوازده امام را آورده‌اند، در زمان شیخ طوسی بسیار معروف بوده‌اند و به ذکر نام آنها نیازی نبوده، علاوه که ایشان درصدد بیان روایات بوده و نه کتاب‌ها و برای اثبات منظورش نیز همان مقدار از روایات کافی است. اما اگر منظور نویسنده از کتاب‌های قدیمی کتاب‌های قبل از قرن چهارم است، باید گفت هر چند وی نباید چنین توقعی داشته باشد، اما اگر دقت می‌کرد می‌توانست نام مؤلف چند کتاب را در سلسله‌سندها ببیند که به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

یکم. محمد بن ابی‌عمیر (درگذشته ۲۱۷ قمری): وی از اصحاب امام کاظم و امام رضا و امام جواد بوده است. شیخ طوسی در *فهرست* طریق‌های مختلف خود را به تمام کتاب‌های وی آورده است.^{۱۷} این روایت را با طریق خود از مرحوم کلینی نقل می‌کند. چون طریق علی بن ابراهیم بن هاشم عن ابيه عن ابن ابي عمير در *کافی* ۲۲۹۱ بار تکرار شده، نشان می‌دهد که بی‌شک مرحوم کلینی از کتاب ابن ابی‌عمیر نقل کرده است. پس این حدیث در کتاب ابن ابی‌عمیر موجود بوده است:

و أخبرني جماعة، عن عدة من أصحابنا عن محمد بن يعقوب عن علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن ابن ابي عمير عن سعيد بن غزوان عن ابي بصير عن ابي جعفر قال: يكون تسعة أئمة بعد الحسين تاسعهم قائمهم.^{۱۸}

پس این احادیث هم در نسل‌های گذشته و هم در دوران امامان و هم در کتاب‌های سابق موجود بوده است.

دوم. ابوسعید عصفری، عباد بن یعقوب رواجی (درگذشته ۲۵۰ قمری) شیخ طوسی در *فهرست* طریق‌های مختلف خود را به کتاب‌های وی آورده است.^{۱۹} روایتی که شیخ طوسی نقل کرده، در نسخه‌ای از آن که به دست ما نیز رسیده، وجود دارد^{۲۰} و باز نشان می‌دهد این احادیث در کتاب‌های گذشته موجود بوده است.

و بهذا الاسناد عن محمد بن عبد الله بن جعفر عن ابيه عن محمد بن أحمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن ابي سعيد العصفري عن عمرو بن عن ابي الجارود عن ابي جعفر قال: قال رسول الله: إني و أحد عشر من ولدي و أنت يا علي زر الأرض أعني أوتادها و جبالها بنا أوتد الله الأرض أن تسيخ بأهلها فإذا

کتاب‌هایی که احادیث دوازده امام را آورده‌اند، در زمان شیخ طوسی بسیار معروف بوده‌اند و به ذکر نام آنها نیازی نبوده، علاوه که ایشان درصدد بیان روایات بوده و نه کتاب‌ها و برای اثبات منظورش نیز همان مقدار از روایات کافی است

ذهب الاثنا عشر من ولدي ساخت الأرض بأهلها و لم ينظروا.^{۲۱}

سوم. أحمد بن محمد بن خالد برقی (درگذشته ۲۷۴ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق‌های مختلف خود را به تمام کتاب‌های وی آورده است.^{۲۲} این روایت نیز در محاسن فعلی موجود است.^{۲۳} البته آخرش را مؤلف خلاصه کرده است.

و بهذا الاسناد (جماعة عن عدة من اصحابنا) عن محمد بن يعقوب عن عدة من أصحابنا عن أحمد بن محمد البرقي عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري عن أبي جعفر الثاني قال: أقبل أمير المؤمنين و معه الحسن بن علي و هو متكئ على يد سلمان فدخل المسجد الحرام إذ أقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على أمير المؤمنين فرد فجلس. ثم قال: يا أمير المؤمنين أسئلك عن ثلاث مسائل...^{۲۴}

چهارم. سلیم بن قیس هلالی (درگذشته ۷۶ قمری): شیخ طوسی در فهرست طریق‌های مختلف خود را به کتاب وی آورده است.^{۲۵} اما این حدیث را با آن طریق‌ها نیاورده و از طریق معتبری نقل کرده است. چون معلوم نیست که از کتاب سلیم نقل شده یا از احادیث وی، لذا این مورد را در آخر آوردیم:

فيما أخبرنا به جماعة عن أبي المفضل الشيباني عن أبيه عن محمد بن الحسين عن محمد بن أبي عمير. و أخبرنا أيضاً جماعة عن عدة من أصحابنا عن محمد بن يعقوب عن محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد عن ابن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن أبان بن أبي عياش سليم بن قيس قال: سمعت عبدالله بن جعفر الطيار يقول: كنا عند معاوية...^{۲۶}

از موارد یاد شده می‌توان دریافت که احادیث دوازده امام در کتاب‌های قدیمی شیعه (قبل از قرن چهارم) نیز موجود بوده است.

نویسنده می‌گوید مرحوم خزاز از بحث در جعل احادیث در دوران متأخر می‌گریزد، در حالی که جعل متوجه راویان متأخر است؛ کسانی که کتاب سلیم را ایجاد کرده‌اند، مانند ابوسمینه و عبرتائی و علی بن ابراهیم قمی. پاسخ باید گفت که مرحوم خزاز

به بحث از راویان متأخر نیازی نداشته است؛ زیرا به قدری راویان متأخر زیادند و راویان ثقه در میان آنها وجود دارد و طریق‌ها مختلف است که ضعیف بودن تعدادی از آنها به قوت احادیث ضرری نمی‌زند. برای نمونه، همین دو نفری که وی نام می‌برد و مدعی می‌شود کتاب سلیم را ساخته‌اند، یعنی ابوسمینه و عبرتائی تا چه میزان در سند این کتاب مؤثرند؟ ثابت شد که عبرتائی در هیچ طریقی به کتاب سلیم واقع نشده است و در احادیث هم تنها در طریق یک حدیث آمده که غیر از این طریق، دو طریق دیگر را مرحوم کلینی به آن حدیث بیان کرده است و عبرتائی بی‌تأثیر است. ابوسمینه نیز با آن که در بعضی طرق کتاب سلیم واقع شده، در سند هیچ حدیثی از احادیث دوازده امام که از سلیم نقل شده، واقع نشده است. پس این دو نفر در احادیث دوازده امام نقل شده از کتاب سلیم هیچ تأثیری ندارند، علاوه که مرحوم خزاز در همه کتابش تنها یک حدیث از سلیم نقل کرده است که در سند آن نه ابوسمینه وجود دارد و نه عبرتائی.^{۲۷} حال چه لزومی برای بحث از این دو نفر یا فرار کردن از بحث وجود دارد؟ اگر نویسنده به روایت‌های کتاب کفایة الأثر توجهی می‌کرد، هرگز به مرحوم خزاز نسبت ناروای فرار نمی‌داد و مطلبی را که بطلان آن آشکار است، ادعا نمی‌کرد. در غیر کتاب کفایة الأثر نیز کتاب و احادیث سلیم حتی ده درصد نیز در احادیث دوازده امام مؤثر نیستند.

پس نویسنده که نام این دو فرد را اعلام کرده است و ادعا می‌کند کتاب سلیم را اینها ساخته‌اند، تنها اذهان خوانندگان را منحرف می‌کند. در واقع، آنها نمی‌توانند اثری در کتاب سلیم داشته باشند؛ زیرا چنان که گذشت، راویان ما بیش از سی طریق به روایات سلیم دارند که تنها در دو یا سه طریق از آنها ابوسمینه یا عبرتائی واقع شده است. بنابراین، نه تنها این دو نفر آن کتاب را نساخته‌اند، بلکه در این مورد چون متفرد نیستند، معلوم می‌شود جعل و دسیسه‌ای نیز نکرده‌اند و واقعیت را نقل کرده‌اند؛ زیرا جاعل بودن یک راوی به این معنا نیست که تمام روایات و سخنانش دروغ است، بلکه در متفردات به او نمی‌توان اعتماد کرد.

اما بردن نام محدث بزرگ شیعه، علی بن ابراهیم قمی در کنار این دو نفر و نسبت وضع و جعل به وی دادن جای بسی تعجب و تأسف دارد! چرا که محقق باید مستند سخن بگوید و آن چه را دلیلی بر آن دارد ادعا نماید. هیچ یک از کتاب‌های رجال علی

بن ابراهیم قمی را تضعیف نکرده‌اند، بلکه او را در حدّ اعلاّی وثاقت و اطمینان معرفی کرده‌اند. نویسنده به چه مستندی وی را جاعل می‌نامد؟ برای این ادعای بزرگ خود کدام مدرک را آورده است؟ مرحوم نجاشی در مورد علی بن ابراهیم می‌گوید:

علي بن إبراهيم بن هاشم أبو الحسن القمي، ثقة في الحديث، ثبت، معتمد، صحيح المذهب.^{۲۸}

علامه حلی^{۲۹} و ابن داوود^{۳۰} نیز همین عبارت‌ها را دارند. ابن غضائری که همه را تضعیف کرده، در مورد وی حرفی ندارد. از اهل تسنّن نیز ابن ندیم بغدادی آورده است:

علي بن إبراهيم بن هاشم من العلماء الفقهاء.^{۳۱}

مرحوم کلینی در کافی بیش از ۵۶۰۰ روایت از او نقل کرده، یعنی حدود یک سوم احادیث کافی از ایشان است. شیخ طوسی تنها در تهذیب و استبصار بیش از ۲۵۰۰ حدیث از وی نقل کرده است که بسیاری از آنها از طریق شیخ مفید است و نشان می‌دهد بزرگان شیعه به وی اعتماد داشته‌اند. بنابراین، در وثاقت علی بن ابراهیم هیچ ابهام و اختلافی وجود ندارد و معلوم نیست نویسنده به کدام دلیل به وی نسبت جعل حدیث داده است.

شبهه: دلالت نداشتن احادیث دوازده امام بر فرزند امام حسن عسکری

متن کتاب: أين الدلالة؟ إن معظم الأحاديث التي تتحدّث عن حصر الأئمة في إثني عشر و كذلك جميع الأحاديث الواردة عن طريق السنة لا تذكر أسماء الأئمة أو الخلفاء أو الأمراء بالتفصيل... و إن الأحاديث السنيّة بالذات لا تحصرهم في إثني عشر و إنّما تشير إلى وقوع الهرج بعد الثاني عشر من الخلفاء كما في رواية الطوسي عن جابر بن سمرة أو تحدّث عن النصر للدين أو لأهل الدين حتّى مضى إثني عشر خليفة.

و لو أخذنا بنظرية الشيعة الإمامية الفطحية الذين لا يشترطون الوراثة العمودية في الإمامة، لأصبح الإمام الحسن العسکری هو الإمام الثاني عشر بعد الإقرار بإمامة عبدالله الأفتح بن الصادق أو الاعتراف بإمامة زيد بن عليّ الذي اعترف به قسم من الإمامية.

إذا... فإنّ الإستدلال بأحاديث الإثني عشرية العامّة و الغامضة و الضعيفة دون وجود دليل علميّ علی ولادة محمّد بن الحسن العسکری ، هو نوع من الإفتراض و الظنّ و التخمين... و ليس استدلالاً علمياً قاطعاً...

خلاصه شبهه: نویسنده ادعا کرده که اکثر روایات دلالت کننده بر حصر در عدد دوازده، اسم امامان را به تفصیل بیان نکرده است. روایات اهل تسنّن نیز اصلاً حصر

در وثاقت علی بن ابراهیم هیچ ابهام و اختلافی وجود ندارد و معلوم نیست نویسنده به کدام دلیل به وی نسبت جعل حدیث داده است

را نمی‌رساند و تنها به وقوع هرج (آشفتگی) بعد از امام دوازدهم اشاره دارد و اگر عبدالله افطح یا زید را در اسامی امامان بگنجانیم، امام حسن عسکری امام دوازدهم می‌شود. پس استدلال به احادیث دوازده امام که مبهم و ضعیف هستند، نوعی فرض و احتمال است و نه استدلال علمی.

پاسخ: دلالت احادیث دوازده امام را به انحصار تعداد خلفای پیامبر، در دو بخش اثبات می‌گردد: یکی دلالت عقل و دیگری دلالت لفظ.

دلالت عقلی: آیا لازم نیست برای حدیث دوازده خلیفه که تا این حد مورد تأکید پیامبر و توجه مؤلفان بزرگ اهل تسنن بوده است، معنایی پذیرفتنی آورد؟ آیا می‌توان به سادگی آن را کنار گذاشت و یا با معنایی سطحی و ساده که هیچ خاصیت و راه‌گشایی ندارد، آن را از حیز انتفاع خارج کرد؟ آیا معناهای ارائه شده از آن با تواتر آن سازگاری دارد؟ آیا می‌توان گفت که منظور پیامبر انحصار و پشت سر هم بودن آنان: نبوده است؟ اگر منظور پیامبر این بوده که تا قیامت جانشینان فراوانی خواهند آمد و در میان آنها دوازده جانشین از قریش خواهند بود، این جمله چه فایده‌ای مهم برای مسلمانان داشته که پیامبر

این همه بر آن تأکید کرده است و یا چه خطری می‌توانسته داشته باشد که گروهی هنگام گفتن آن سر و صدا کنند و اجازه ندهند پیام رسول خدا به گوش مسلمانان برسد.^{۳۲} پس باید این روایات به گونه‌ای معنا شود که با تمام این قراین سازگاری داشته باشد. افزون بر این، در بعضی از روایات اهل تسنن، تنها به عدد اشاره شده است^{۳۳} و اگر افاده حصر در آنها انکار شود، عدد لغو و بیهوده خواهد بود و روایت از معنا تهی خواهد گشت. بنابراین، اگر کسی به انصاف قضاوت کند، درمی‌یابد که حصر و توالی لازمه لاینفک این روایات است.

دلالت لفظی: ^{۳۴} از مراجعه به احادیث اهل سنت و در کنار هم قرار دادن آنها می‌توان حصر را دریافت.

یکم: ۱. قال عبدالله قال رسول الله : «لا يزال هذا الأمر في قریش^{۳۵} ما بقى من الناس اثنتان.»^{۳۶}

۲. عن حصين عن جابر بن سمرة قال دخلت مع أبي علي النبي فسمعتة يقول: «إن هذا الأمر لا ينقض حتى يمضي فيهم إثني عشر خليفة.» قال: ثم تكلم بكلام خفي علي. قال: فقلت

لأبي: ما قال؟ قال: كلهم من قریش.»^{۳۷}

۳. عامر بن سعد بن أبي وقاص قال كتبت إلى جابر بن سمرة مع غلامی نافع ان أخبرني بشيء سمعته من رسول الله . قال: فكتب إلي: «سمعت رسول الله يوم جمعة عشية رجم الأسلمي يقول: لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم إثنا عشر خليفة كلهم من قریش.»^{۳۸}

حدیث اول نشان می‌دهد خلافت تا ابد منحصر در قریش است. حدیث دوم نشان می‌دهد تعداد آنها دوازده نفر است و بیشتر نمی‌شود؛ زیرا سخن از انقضا و پایان خلافت است. حدیث سوم نیز با لفظ «حتی تقوم الساعة» همین مطلب را تأکید می‌کند که تا قیامت همین دوازده نفر خواهند بود.

دوم: حدَّثنا عبدالله حدَّثني أبي ثنا حسن بن موسى ثنا حماد بن زيد عن المجالد عن الشعبي عن مسروق قال كنا جلوساً عند عبدالله بن مسعود و هو يقرئنا القرآن. فقال له رجل: يا أبا عبد الرحمن هل سئلتم رسول الله كم تملك هذه الأمة من خليفة؟ فقال عبدالله بن مسعود: ما سئلتني عنها أحد منذ قدمت العراق قبلك. ثم قال: نعم و لقد سئلتنا رسول الله فقال: اثني عشر كعدة نقيباً بني إسرائيل.^{۳۹}

در این حدیث پرسش از تعداد جانشینان است، یعنی عدد برای تحدید و معین کردن است. بنابراین، نمی‌توان ادعا کرد عدد مفهوم ندارد.^{۴۰} روشن است که عدد بر حصر دلالت می‌کند. حال اگر دلالت عدد بر انحصار از آن فهمیده نشود، چه معنایی پذیرفتنی خواهد داشت؟

سید محمد سعید موسوی از نوادگان آیه‌الله العظمی سید حامد حسین صاحب *عقبات الانوار* در مورد این حدیث چنین می‌نویسد:

هذا الحديث الشريف يدل على ما نذهب إليه، لأنه يحصر عدد الخلفاء في اثني عشر، كما أن تمثيلهم بنقباء بني إسرائيل يفيد أن الخلافة لا تكون إلا بالنص، لا بالقهر والغلبة، لأن نقباء بني إسرائيل كانوا منصوبين لقوله تعالى: «وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا عَلَى أَنْ سَوَّلَ الصَّحَابَةَ لِلنَّبِيِّ إِنَّمَا هُوَ عَنْ خَلْفَائِهِ بالنص، لا بتأثير الناس أو بالتغلب، إذ

لا يهّم الصحابة السؤال عن ذلك، لأن ملك الملوك و تغلب السلاطين لا يبتني عادة على الدين، لأن السلاطين بلا نص لا ينحصر و بعدد فيسئل عنهم، بل جرت العادة أن مثل هؤلاء يوجدون في كل زمان، كما هو الأغلب بل لا يعقل أن النبي يترك الصحابة و أهل ملته بلا إمام منصوب منصوص منه، حتى يستلوا عن غير المنصوص أو الأعم منه فثبت أن المراد من الاثنا عشر، أئمتنا الذين نحن نقول بإمامتهم وهم الذين قد نص عليهم الرسول فهم الأئمة بالفعل و لهم الزعامة الكبرى على الأمة و لا يضّر بإمامتهم فعلاً عدم نفوذ كلمتهم لأن معنى إمامتهم أنهم يملكون التصرف و إنّ حجزهم الناس كالأنبياء المقهورين إذ هم ولاة الأمر، و إن حسمت أيدي التصرف منهم.^{٤١}

بنابرین، ادعای نویسنده خلاف واقع است و روایات اهل تسنّن نیز بر حصر دلالت دارد و کلمه «هرج» را نیز محدثان بزرگ اهل تسنّن به قیامت تفسیر کرده‌اند که باز مفید حصر است.^{٤٢} امیر مؤمنان در این مورد می‌فرماید: «إن الأئمة من قريش غرسوا في هذا البطن من هاشم. لا تصلح على سواهم و لا تصلح الولاية من غيرهم.»^{٤٣}

نویسنده معتقد است که در هیچ یک از روایات اهل تسنّن نام امامان نیامده، اما این نیز خلاف واقع است و در روایات آنان نیز اسامی آمده است که به بعضی اشاره می‌شود:

یکم. «ابو اسحاق ابراهیم بن سعد الدین محمد جوینی (حموینی / حموی) / ابن حمویه) شافعی خراسانی (م ٧٣٠ ق): قال ابو جعفر [محمد بن] علی بن بابویه: اخبرني ابو الفضل محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب الشيباني عن احمد بن مطرف بن سوار بن الحسين القاضي الحسنی بمكة أنبأنا ابو حاتم المهلبی المغيرة بن محمد قال أنبأنا عبد الغفار ابن كثير الكوفي عن هيثم بن حميد عن ابي هاشم عن مجاهد عن ابن عباس رضي الله عنه قال: قدم يهودي على رسول الله يقال له نعتل فقال له: يا محمد اني أسئلك عن أشياء تلجلج في صدري منذ حين فإن أجبتني عنها أسلمت على يدك. قال: سل يا أبا عمارة! قال: ... فأخبرني عن وصيك من هو؟ فما من نبي إلا وله وصي و أن نبينا موسى بن عمران أوصى إلى يوشع بن نون. فقال: إن وصيي و الخليفة من بعدى علي بن أبي طالب و بعده سبطاي الحسن ثم الحسين يتلوه تسعة من صلب الحسين أئمة الابرار. قال: يا محمد فسمهم لي. قال: نعم إذا مضى الحسين فابنه علي، فإذا مضى علي فابنه محمد، فإذا مضى محمد فابنه جعفر، فإذا مضى جعفر فابنه موسى، فإذا مضى موسى فابنه علي، فإذا مضى علي فابنه محمد، ثم ابنه علي ثم ابنه الحسن، ثم الحجة ابن الحسن. فهذه اثنا عشر أئمة عدد نقيب بني اسرائيل. قال: ... أشهد أن لا إله إلا الله و أنك رسول الله و أشهد أنهم الأوصياء من بعدك و لقد وجدت هذا في الكتب المتقدمة و فيما عهد إلينا موسى بن عمران أنه إذا كان آخر الزمان يخرج نبي يقال له: أحمد خاتم الأنبياء، لا نبي بعده، فيخرج من صلبه أئمة أبرار عدد الأسباط...»^{٤٤}

ادعای نویسنده
خلاف واقع است و
روایات اهل تسنّن
نیز بر حصر دلالت
دارد و کلمه «هرج»
را نیز محدثان بزرگ
اهل تسنّن به قیامت
تفسیر کرده‌اند که
باز مفید حصر است

می شود عقیده صحیح همین است. از این راه وجود حضرت حجة بن الحسن ثابت می شود.

این استدلال را علمای شیعه در طول قرن ها انجام داده اند:
یکم. شیخ صدوق (درگذشته ۳۸۱ قمری):

وقد علمنا عامة اختلاف الأمة وسبرنا أحوال الفرق، فدلنا أن الحق مع القائلين بالأئمة الاثنا عشر دون من سواهم من فرق الأمة، ودلنا ذلك على أن الامام اليوم هو الثاني عشر منهم وأنه الذي أخبر رسول الله به و نص عليه و ستورد في هذا الكتاب ما روي عن النبي في عدد الأئمة وأنهم اثنا عشر و النص على القائم الثاني عشر و الاخبار بغيبته قبل ظهوره و قيامه بالسيف إن شاء الله تعالى.^{۵۰}

دوم. أحمد بن عیاش جوهری (درگذشته ۴۰۱ قمری):

فإذا كانت هذه العدة المنصوصة عليها لم توجد في القائمين بعد رسول الله و لا في بنی أمیة، لان عدة خلفاء بنی أمیة تزيد على الاثنا عشر، و لا في الأئمة من بعدهم الا زائدة عليهم، و لم تدع فرقة من فرق الأمة هذه العدة في أئمتها غير الإمامة دل ذلك على أن أئمتهم المعينون بها.^{۵۱}

سوم. أبو الصلاح حلبی (درگذشته ۴۴۷ قمری):

النص من رسول الله و أمير المؤمنين على عدد الأئمة و أنهم اثنا عشر، و لا شبهة على متأمل، في أن النص على هذا العدد المخصوص، نص على إمامة الحجة ، كما هو نص على إمامة آباءه من الحسن بن علي بن محمد بن علي الرضا، إلى علي بن أبي طالب ، إذ لا أحد قال بهذا العدد المخصوص و قصر الإمامة عليه دون ما نقص منه و زاد عليه إلا خص به أمير المؤمنين و الحجة بن الحسن و من بينهما من الأئمة.^{۵۲}

چهارم. شیخ طوسی (درگذشته ۴۶۰ قمری):

فقد روى المخالف عن النبي أخباراً كثيرة ذكرناها في المفصح وغيره من كتبنا أن الأئمة بعده اثنا عشر. فإذا ثبت العدد فالأئمة بين قائلين: قائل يقول بالاثنا عشر فهو يقطع على أنهم هؤلاء بأعيانهم، و من لم يقل بإمامتهم لم يقصرها على عدد مخصوص. فإذا ثبت العدد بما رووه ثبت الأعيان بهذا الاعتبار.^{۵۳}

پنجم. امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (درگذشته ۵۴۸ قمری):

يدل على إثبات إمامته ما أثبتناها من أخبار النصوص و هي ثلاثة أوجه أحدها النص على عدد الأئمة الاثنا عشر و قد جاءت تسميته في بعض تلك الأخبار و

النص من رسول
الله و
أمير المؤمنين علي
عدد الأئمة و أنهم اثنا
عشر، و لا شبهة على
متأمل، في أن النص على
هذا العدد المخصوص،
نص على إمامة
الحجة ، كما هو نص
على إمامة آباءه

که در تشخیص امام اشتباه کرده‌اند و هنگامی که به امامت امام موسی کاظم برگشتند، دیگر عبدالله را امام نمی‌دانستند، مگر تعداد اندکی از آنها.^{۵۹} بنابراین، نمی‌توان گفت که فطحیه هم به امامت عبدالله افطح و هم به امامت امام موسی کاظم اعتقاد داشته‌اند. در مورد امامت زید نیز چنین است. کسانی که زید را امام می‌دانستند، به امامت امام سجاد و امام باقر و امامان بعد اعتقادی نداشتند.^{۶۰} بنابراین، نمی‌توان گروهی را یافت که هم به امامت زید و هم به امامت امام سجاد و امام باقر اعتقاد داشته‌اند. پس «لو» که نویسنده به کار برده، هرگز لباس واقعیت نبوشیده و این احتمال نویسنده جز به هدف گمراه کردن خواننده نبوده است؛ زیرا چنان که این بزرگان فرموده‌اند، امت اسلامی دو گروه بیشتر نیستند: یا معتقد به عدد هستند و یا عدد را در خلفای پیامبر معتبر نمی‌دانند. گروه سومی که به عدد معتقد باشد اما غیر امامان را امام بدانند، وجود ندارد. روشن است که احتمال‌های نویسنده التقاطی و خارج از اجماع امت اسلامی است و تأسیس فرقه جدید محسوب می‌شود. لذا قابل التزام و پی‌گیری نیست. خود نویسنده در اول بحث معترف بود که زیدیه عدد را معتبر نمی‌دانند و حال می‌گوید برای درست کردن، عدد نظر زیدیه را می‌گیریم.

نویسنده، این قسمت را با دو ادعا به پایان می‌رساند: احادیث دوازده امام، عام، مشکل و ضعیف است و دیگر آن که ادعا می‌کند استدلال به احادیث دوازده امام، بدون دلیلی بر ولادت حضرت حجة بن الحسن العسکری نوعی فرض و گمان است و نه استدلال علمی.

وی در ادعای اول: عام بودن احادیث دوازده امام را مانع استدلال علمی ذکر می‌کند. غافل از این که اکثر بزرگان شیعه مانند شیخ طوسی و دیگران که نام آنها ذکر شد، به عموم حدیث دوازده امام: استدلال کرده‌اند و از همان قدر متیقن که عدد دوازده است، وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری را ثابت نموده‌اند. هرگز کسی چنین استدلالی را غیر علمی نخوانده است، بلکه بنا بر تصریح شیخ طوسی مخالفان این نوع استدلال را علمی می‌دانند و تنها از ما دلیل صحت این اخبار و چگونگی دلالتش را می‌پرسند.^{۶۱} پس عام بودن روایات، استدلال را از علمی بودن خارج نمی‌کند. هم‌چنین نویسنده غموض و مشکل بودن احادیث دوازده

دلّ البعض على إمامته بما فيه من ذكر العدد من قبل أنه لا قائل بهذا العدد في الأمة إلا من قال بإمامته و كل ما طابق الحق فهو حق.^{۵۴}
ششم. محقق حلی (در گذشته ۶۷۶ قمری):

نقل عن النبي من الأحاديث المتفق عليها عند الإمامية و خصومهم أن الأئمة بعد النبي اثنا عشر خليفة، ثم نقول: كل من قال بذلك قال بإمامة هؤلاء على التعيين. و القول بالمنقول مع أن الإمامة في غيرهم خروج عن الإجماع.^{۵۵}
هفتم. علامه حلی (در گذشته ۷۲۶ قمری):

و قد دلّت هذه الأخبار على إمامة اثني عشر إماماً من ذرية محمد ، و لا قائل بالحصص إلا الإمامية في المعصومين ، و الأخبار في ذلك أكثر من أن تحصى.^{۵۶}
هشتم. سید بهاء‌الدین نجفی (در گذشته ۸۰۳ قمری):

لوقيل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن و عدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لكن التالي باطل، فالقدم مثله. بيان الشرطية: إن الإجماع واقع بين كافة المسلمين أن الناس طراً على قسمين: قسم قائل بإمامة الأئمة الاثنا عشر ، و قسم غير قائل بذلك. أما القائلون بإمامتهم فلا شك عندهم في وجوده و إمامته، و هو ظاهر. و أما غير القائلين بإمامتهم فالبحت معهم ليس في إمامته و وجوده، بل في إمامة أجداده، فإن كل من قال بإمامتهم، قال بإمامته و وجوده، و كل من لم يقل بإمامتهم لم يقل بإمامته و لا بوجوده، فلو قال أحد بإمامتهم و أنكر إمامته و وجوده، لكان قولاً ثالثاً خارجاً للإجماع.^{۵۷}

نهم. علی بن یونس عاملی (در گذشته ۸۷۷ قمری):

كل من قال بوجوب هذا العدد، قال: بأنهم المشهورون من ولد الحسين دون كل أحد.^{۵۸}
از کلام این بزرگان معلوم می‌شود آن‌چه نویسنده تحت عنوان «و لو أخذنا بنظرية...» آورده قابل التزام و پی‌گیری نیست؛ زیرا آنها که به امامت عبدالله افطح معتقد شدند، بعد از رحلتش دریافتند

امام را مانع استدلال علمی ذکر می‌کند و حال آن‌که در الفاظ و دلالت این احادیث هیچ‌گونه ابهامی وجود ندارد. این احادیث نه الفاظ غریبی دارد که معنای لغوی آنها معلوم نباشد و نه در دلالت با هم تعارض و تناقضی دارند که جمع آنها مشکل گردد و معنای اراده شده فهمیدنی نباشد. بله اهل تسنن چون راه دیگری رفته‌اند و نص را منکر شده‌اند، این احادیث را خلاف رفتار خود یافته‌اند و آن را مشکل و نافهمیدنی می‌دانند.^{۶۴} اما کسی که *كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ* این احادیث را روشن و صاف می‌یابد و همه را در راستای هم می‌بیند. به همین دلیل در دلالت آنها هیچ اختلافی بین دانش‌مندان شیعه نیست. اگر سخن نویسنده صحیح می‌بود، باید در معنای ارائه شده اختلافات فراوانی دیده می‌شد و حال آن‌که چنین نیست.

نویسنده احادیث دوازده امام را ضعیف خوانده است. اگر منظور از ضعیف، ضعف در دلالت باشد، بیان شد که این روایات دلالت آشکاری دارند و اگر اهل سنت دچار مشکل شده‌اند، به دلیل این است که راه باطلی را در جانشینی پیامبر برگزیده‌اند. اما اگر منظور ضعف سند این روایات باشد، این سخن خالی از هر دلیلی است. به فرموده استاد سید سامی بدری کاش حداقل یک نفر را نام می‌برد که این احادیث را تضعیف کرده باشد، ولی از کجا می‌تواند چنین کسی را بیابد؟ حتی اهل تسنن نیز که در معنا کردن آن مشکل دارند، هرگز این احادیث را ضعیف ندانسته‌اند. چگونه ممکن است روایتی را که در بسیاری از کتاب‌های حدیثی آنها از جمله *مسند احمد* و پنج کتاب از *صحاح سته*، مخصوصاً *صحیح بخاری* و *مسلم*، آمده ضعیف بدانند. برای مثال، محدث معاصر اهل تسنن، ابن عبدالرحیم مبارکفوری (درگذشته ۱۳۵۳ قمری) شارح *جامع الصحیح* ترمذی (درگذشته ۲۷۹ قمری) در شرح حدیث «یکون من بعدی اثنا عشر أميراً»^{۶۳} که در این کتاب آمده ابتدا نظر خود ترمذی را آورده که گفته: «هذا حديث حسن صحيح» و بعد در شرح آن آورده: «و أخرجه الشيخان (بخاری و مسلم) و أبوداود و غيره». بعد می‌گوید: «روی مسلم فی صحیحہ حدیث جابر بن سمره هذا من عدة طرق... عن أبيه... صدوق من السادسة عن أبي بكر بن أبي موسى... ثقة من الثالثة» بعد می‌گوید: «أما حديث ابن مسعود فأخرجه أحمد و البزار بسند حسن أنه سئل كم يملك هذه الأمة من خليفة فقال سئلنا عنها رسول الله فقال اثني عشر كعدة نقباء بني إسرائيل.» و قبل از اینها از ابن حجر نقل می‌کند که قاضی عیاض حدیث ابی داود^{۶۴} را صحیح می‌داند.^{۶۵}

علی بن ابی بکر هیثمی (درگذشته ۸۰۷ قمری) نیز حدیث طبرانی را صحیح خوانده است.^{۶۶} چنان‌که پیداست محدثان اهل تسنن این احادیث را صحیح می‌دانند. افزون بر آن‌که این احادیث متواتر است و در احادیث متواتر سخن از ضعف سند جایی ندارد.

مطلب در متون شیعه روشن‌تر است؛ زیرا علاوه بر متواتر بودن احادیث، تنها در کتاب شریف *کافی* از بیست حدیث باب «ما جاء فی الاثنا عشر و النص علیهم»^{۶۷} ده حدیث صحیح‌السند است.^{۶۷}

پس شیعه و سنی
به صحت این
روایات معتقدند و
ادعای ضعف سند
به هیچ روی با واقع
سازگاری ندارد و
می‌توان گفت به
همین دلیل است که
نویسنده نام هیچ
محدثی را که قائل
به ضعف باشد،
دلیل سخن خود
نتوانسته بیاورد

پس شیعه و سنی به صحت این روایات معتقدند و ادعای ضعف سند به هیچ روی با واقع سازگاری ندارد و می‌توان گفت به همین دلیل است که نویسنده نام هیچ محدثی را که قائل به ضعف باشد، دلیل سخن خود نتوانسته بیاورد.

اما ادعای دوم نویسنده که استدلال به احادیث دوازده امام را بدون دلیلی بر ولادت حضرت حجة بن الحسن العسکری نوعی فرض و گمان خوانده است و نه استدلال علمی، سخنی خلاف واقع است. احادیث دوازده امام تنها برای اثبات امامت حضرت حجت نیست تا گفته شود امامت فرع وجود ایشان است و باید اول وجود ایشان ثابت شود، بلکه احادیث دوازده امام یکی از دلایل اثبات وجود امام عصر است؛ زیرا چنان که گذشت، به دوگونه به این احادیث استدلال شده است: یکی به عموم این احادیث (انحصار خلفا در دوازده) که نشان می‌دهد عقیده مذهب امامیه حق است و این مذهب هم اعتقادش تولد و وجود امام عصر است و گونه دوم، استدلال به متن احادیث بود. در بسیاری از احادیث بیان شده که امام دوازدهم قائمی است که غیبت خواهد کرد و او فرزند امام حسن عسکری است،^{۶۸} یعنی همه امامان از تولد و پا به عرصه وجود گذاشتن چنین فرزندی خبر داده‌اند. نویسنده می‌گوید که بیشتر روایاتی که از حصر تعداد امامان در دوازده تن سخن می‌گویند، اسامی امامان را ذکر نکرده است. آیا اگر قبول کنیم بیشتر روایات، تمام اسامی را بیان کرده، نویسنده برای دیگر بخش از روایات نباید جوابی بدهد؟ آیا دیگر لازم نیست دیگر روایات‌ها را که نام امامان را به تفصیل بیان کرده است، در نظر بگیرد؟ نویسنده چگونه به این ملازمه رسیده است که وقتی بخش اندک بود، ناپذیرفته تلقی می‌شود و به خود اجازه می‌دهد از این روایات‌ها چشم‌پوشی کند و به راحتی از کنار آنها بگذرد؟ آیا چون این اخبار غیرمعظم هستند، از حجیت ساقط می‌شوند و التزام به آنها لازم نیست؟ در حالی که این اخبار را نیز چنان که از کتاب کافی مثال آوردیم، راویان ثقة نقل کرده‌اند. با توجه به این که در روایات آمده رد کردن اخبار ثقات، به منزله رد کردن شخص پیامبر^{۶۹} و در حد کفر^{۷۰} است، چگونه می‌توان این اخبار را رد کرد و دلالت این احادیث را بر تولد و وجود امام نادیده گرفت؟ یا پذیرش آنان را مشروط به چیز دیگری کرد؟ یا استدلال به آن را علمی ندانست؟ شیخ حرّ عاملی در مورد علم آور بودن این احادیث چنین می‌فرماید:

وقد تواتر أيضا الأمر من الأئمة بالرجوع إلى جماعة مخصوصين من الثقات في الروایات و في الأحكام الشرعية و بعضهم لم يكن من الاثنا عشرية و في بعض تلك الروایات دلالة على جواز ذلك مع التمكن من سؤال الإمام و أنه يجوز مع ذلك، العمل برواية ثقة واحد و في هذه الأحادیث دلالة على أن خبر الثقة، من أفراد الخبر المحفوف بالقرينة و أنه مفيد للعلم، لتواتر الأحادیث بعدم جواز العمل بالظن و خصوصا في الإمامة و سيما مع التمكن من العلم و تواترها بجواز العمل برواية الثقة و بأحادیث الكتب المعتمدة فلو لم يكن القسمان من أفراد العلم لزم التناقض و معلوم أن معنى الثقة، الذي يؤمن منه الكذب عادة و الوجدان شاهد بحصول العلم و عدم احتمال النقيض في أكثر أفرادها على أن القرائن سوى ذلك في كل حديث من أحادیث الكتب المعتمدة كثيرة جداً و الأحادیث المتواترة أيضاً أكثر من أن تحصى كما يشهد به تتبع مع معرفة القرائن و كما صرح به المفيد و الشيخ و المرتضى و غيرهم و قد حققنا المقام في آخر الكتاب المذكور (وسائل) و في الفوائد الطوسية، و ذكرنا جملة من القرائن و الأدلة.^{۷۱}

بنابراین معنا ندارد گفته شود استدلال به این احادیث قبل از اثبات ولادت، علمی نیست. در واقع، مشروط و متوقف کردن یک دلیل مستقل بر دلایل دیگر، کار علمی نیست و چنین نتیجه‌گیری‌هایی دور از تحقیق است. اگر نویسنده در مفاد احادیث دوازده امام و سخنان دانش‌مندانی که به آن استدلال کرده‌اند^{۷۲} دقت می‌کرد، هرگز چنین ادعایی مطرح نمی‌کرد.

نتیجه آن که احادیث دوازده امام از نظر سند نزد شیعه و سنی صحیح هستند و وجود آن در منابع اصیل اهل تسنن، روشن‌ترین دلیل بر جعل نشدن آنها توسط شیعیان است. از نظر دلالت نیز به دوگونه به تولد و وجود حضرت حجة بن الحسن العسکری دلالت دارند. این دلالت کاملاً علمی و مستقل بوده و به چیز دیگری مشروط نیست. نپذیرفتن این احادیث به منزله رد رسول گرامی اسلام حضرت محمد مصطفی و خروج از دین مبین اسلام است. بنابراین استدلال به احادیث دوازده امام کاملاً علمی و صحیح است و نمی‌توان آنها را رد یا متوقف بر چیز دیگری کرد.

پی نوشتها

*عضو هیئت علمی پژوهشکده مهدویت و مدیر گروه قرآن و حدیث

۱. سورة نساء، آیه ۵۹.
 ۲. محمد بن محمد بن النعمان العکبری (شیخ مفید)، *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، تحقیق حسین درگاهی، ص ۱۴۹، چاپ اول: کنگره جهانی شیخ مفید، قم ۱۴۱۳ قمری.
 ۳. اصل کتاب شیخ مفید در دست نیست و علامه مجلسی از کتاب ایشان نقل کرده است. (محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۳۰، ص ۱۴۲، ح ۱۱، چاپ دوم: انتشارات مؤسسة الوفاء، بیروت ۱۴۰۳ قمری)
 ۴. سیدابوالقاسم موسوی خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۹، ص ۲۳۰، چاپ سوم: انتشارات مدینه العلم، قم ۱۴۰۳ قمری.
 ۵. *تصحیح اعتقادات الإمامیة*، ص ۱۳۸.
 ۶. عبدالحسین بن احمد امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۹۵ (یاورقی)، چاپ سوم: انتشارات دارالکتاب العربی، بیروت ۱۳۸۷ قمری.
 ۷. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *کمال الدین و تمام النعمة*، تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۱۲۶، چاپ اول: انتشارات مؤسسة النشر الاسلامی، قم ۱۴۰۵ قمری.
 ۸. این استدلال را شیخ طوسی نیز آورده است: «و متی رأینا الفرقة المخالفة لهذه الفرقة قد نقلت مثل نقلها و لم تتعرض للطعن علی نقله و لم تنکر متضمن الخبر دل ذلك علی أن الله تعالی قد تولى نقله و سخرهم لروایتہ، و ذلك دلیل علی صحة ما تضمنه الخبر. (محمد بن حسن طوسی، *الغیبة*، تحقیق عبادالله الطهرانی و علی احمد ناصح، ص ۱۵۷، چاپ اول: مؤسسة المعارف الإسلامیة، قم ۱۴۱۱ قمری)
 ۹. *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۶۷.
 ۱۰. همان، ص ۶۹.
 ۱۱. فروی محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی العطار، عن محمد بن أحمد، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرحمن قال: مات أبو إبراهیم و لیس من قوامه أحد إلا و عنده المال الكثير، و كان ذلك سبب وقفهم و جردهم موته، طمعا فی الأموال، كان عند زیاد بن مروان القندی سبعون ألف دينار، و عند علی بن أبی حمزة ثلاثون ألف دينار. (*الغیبة* (طوسی)، ص ۶۴، روایت ۶۶)
 ۱۲. *کمال الدین و تمام النعمة*، ص ۶۹.
 ۱۳. همان، ص ۷۴.
 ۱۴. الف) کان مبني علمائنا علی تکثیر النقل لیحصل التواتر و لم ينظروا فی الأسناد كثيراً، و لا یضر کون أسناد بعضها ضعيفاً أو مجهولاً فإن ذلك غير قادح فی التواتر. (ملا محمد صالح مازندرانی، *شرح أصول الکافی*، ج ۷، ص ۳۴۷، یاورقی میرزا ابوالحسن شعرانی، دار إحياء التراث العربی، بیروت ۱۴۲۱ قمری)
- ب) أن احتمال الكذب فی كل خبر بخصوصه غير قادح فی التواتر الإجمالي، لأن احتمال الصدق و الكذب فی

۲۴. الغيبة (طوسی)، ص ۱۵۴، روایت ۱۱۴.
۲۵. له کتاب، أخبرنا به ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن محمد بن أبي القاسم الملقب بماجيلويه، عن محمد بن علي الصيرفي عن حماد بن عيسى و عثمان بن عيسى، عن أبان بن أبي عياش، عنه. و رواه حماد بن عيسى، عن إبراهيم بن عمر اليماني عنه. (الفهرست طوسی)، ص ۱۴۳)
۲۶. الغيبة (طوسی)، ص ۱۳۷، روایت ۱۰۱.
۲۷. حدثنا محمد بن علي رحمته، قال حدثني أبي، قال: حدثنا سعيد بن عبدالله قال: حدثنا يعقوب بن يزيد، عن حماد بن عثمان بن عيسى، عن عبدالله بن مسكان، عن أبان بن خلف، عن سليمان بن قيس الهلالي، عن سلمان الفارسي - رحمة الله عليه -، قال: دخلت على رسول الله وإذا الحسين على فخذه و هو يقبل جبينه و يلمس فاه و يقول: أنت سيد بن السيد، أنت إمام ابن إمام أبو الأئمة، أنت حجة بن حجة أبو حجاج، تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم. (علي بن محمد الخزاز القمي، كفاية الأثر، تحقيق: سيد عبداللطيف حسيني كوه كمری، ص ۴۵، انتشارات بيدار، قم ۱۴۰۱ قمری)
۲۸. احمد بن علي النجاشي، رجال النجاشي، ص ۲۶۰، ش ۶۸۰، چاپ اول: انتشارات دارالأضواء، بيروت ۱۴۰۸ قمری.
۲۹. حسين بن يوسف الحلبي (علامة حلبي)، خلاصة الأوقال، ص ۱۸۷، ش ۴۵، انتشارات شريف رضى، قم، [بى تا].
۳۰. حسن بن علي الحلبي، رجال ابن داود، ص ۱۳۵، ش ۱۰۱۸، تحقيق محمدصادق آل بحر العلوم، انتشارات شريف رضى، قم ۱۳۹۲ قمری.
۳۱. محمد بن اسحاق (ابن النديم)، الفهرست، ترجمه و تحقيق محمدرضا تجدد، ص ۲۷۷، چاپ سوم: انتشارات اميركبير، تهران ۱۳۶۶ شمسی.
۳۲. شيخ صدوق در كتاب الخصال از جابر بن سمره چنين نقل می کند: پیامبر فرمود: من دوازده جانشین خواهم داشت: ثم تكلم فخفي على (ص ۴۶۹) و قال كلمة لم أسمعها (ص ۴۷۰) فصرخ الناس فلم أسمع ما قال (ص ۴۷۳) ثم تكلم بكلمة أصميتها الناس (ص ۴۷۲) و قال كلمة أصميتها الناس (ص ۴۷۰) و في صحيح مسلم صميتها قال النووي في شرح الصحيح أى أصموني عنها فلم أسمعها لكثرة كلامهم و لغظهم و قال الآبي في اكمال الاكمال مثله. (ياورقى ص ۴۷۰)
۳۳. عبدالملك سمعت جابر بن سمره، قال: سمعت النبي يقول: يكون اثنا عشر أميراً. فقال: كلمة لم اسمعها؟ فقال: أبى أنه قال كلهم من قریش. (محمد بن اسماعيل البخاري، صحيح البخاري، تحقيق مصطفى ديب البغا، ج ۸، ص ۱۲۷، چاپ چهارم: دار ابن كثير، بيروت ۱۴۱۰ قمری)
۳۴. اين قسمت با استفاده از كتاب الإمام الثاني عشر، نوشته سيدمحمدسعيد موسوى از نوادگان علامه ميرحامد حسين صاحب عبقات الانوار (ص ۹۱ - ص ۱۰۰) تنظيم شده است.
۳۵. لا يزال هذا الأمر في قریش أى الخلافة ما بقى في الناس اثنان أى إن هذا الحكم مستمر إلى آخر الدنيا. (جلال الدين سيوطي، الديباج على مسلم، ج ۴، ص ۴۳۹)
۳۶. مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري، صحيح مسلم، تحقيق محمدفؤاد عبدالباقي، ج ۶، ص ۳، چاپ اول: انتشارات دارالحديث، قاهره ۱۴۱۲ قمری.
۳۷. همان.
۳۸. همان، ص ۴.
۳۹. احمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل)، المسند، ج ۱، ص ۳۹۸، انتشارات دارالفكر، بيروت ۱۴۱۴ قمری؛ محمد بن عبدالله الحاكم النيسابوري، المستدرک على الصحيحين، ج ۴، ص ۵۰۱، انتشارات دارالکتب العلمية، بيروت ۱۴۱۱ قمری.
- كل خبر بخصوصه لا ينافي العلم الاجمالي بصدور بعضها و الا لكان مانعاً عن التواتر المعنوي و اللفظي أيضاً، إذ كل خبر في نفسه محتمل للصدق و الكذب. (بهسودی، مصباح الأصول، ج ۲، ص ۱۹۳، تقرير بحث آية الله العظمى خويي)
۱۵. محمد بن ابراهيم الكاتب النعماني، الغيبة، ص ۱۰۱، تحقيق على اكبر غفاري، انتشارات مكتبة الصدوق، تهران، [بى تا].
۱۶. الغيبة (طوسی)، ص ۱۵۶.
۱۷. أخبرنا بجميع كتبه ورواياته جماعة، عن ابن بابويه، عن أبيه و محمد بن الحسن، عن سعد و الحميري، عن إبراهيم بن هاشم، عنه. و أخبرنا بها ابن أبي جيد، عن ابن الوليد، عن الصفار، عن يعقوب بن يزيد و محمد بن الحسين و أيوب بن نوح و إبراهيم بن هاشم و محمد بن عيسى بن عبيد، عنه. ورواها ابن بابويه، عن أبيه و حمزة بن محمد العلوي و محمد بن علي ماجيلويه، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عنه. و أخبرنا بالناوادر خاصة جماعة، عن أبي المفضل، عن حميد، عن عبيد الله بن أحمد بن نهيك، عنه. و أخبرنا بها أيضاً جماعة، عن أبي القاسم جعفر بن محمد بن قولويه، عن أبي القاسم جعفر بن محمد الموسوي، عن ابن نهيك، عنه. (شيخ طوسی، الفهرست، تحقيق جواد قیومی، ص ۲۱۹، ش ۶۱۷، چاپ اول: انتشارات مؤسسة نشر الفقاهة، قم ۱۴۱۷ قمری)
۱۸. الغيبة (طوسی)، ص ۱۴۰، روایت ۱۰۴.
۱۹. عباد بن يعقوب الرواجني، عامي المذهب. له كتاب اخبار المهدي، و كتاب المعرفة في معرفة الصحابة، أخبرنا بهما أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن أبي الفرج الأصفهاني على بن الحسين الكاتب، و قال: حدثنا علي بن عباس المقانعي، قال: حدثنا عباد بن يعقوب، عن مشيخته، (الفهرست طوسی)، ص ۱۹۲، ش ۵۴۰)
- عباد الصفری، یکنی أبا سعید. له کتاب، أخبرنا به جماعة عن التلعكبري، عن ابن همام، عن محمد بن خاقان النهدي، عن محمد بن علي، یکنی أبا سمينة، عنه. (همان، ش ۵۴۱)
۲۰. عده من الرواة، الأصول الستة عشر، أصل أبي سعيد عباد الصفری، ص ۱۶، چاپ دوم: انتشارات دارالنبیستری، قم ۱۴۰۵ قمری.
۲۱. الغيبة (طوسی)، ص ۱۳۸، روایت ۱۰۲.
۲۲. و صنف كتباً كثيرة، منها المحاسن و غيرها، و قد زيد في المحاسن و نقص، فمما وقع إلى منها: كتاب الابلاغ... كتاب التأويل. و زاد محمد بن جعفر بن بطة على ذلك: كتاب طبقات الرجال، كتاب الأوائل، كتاب الطب، كتاب التبيان، كتاب الجمل، كتاب ما خاطب الله به خلقه، كتاب جداول الحكمة، كتاب الاشكال و القرائن، كتاب الرياضة، كتاب ذكر الكعبة، كتاب التهاني، كتاب التعازی. أخبرنا بهذه الكتب كلها و بجميع رواياته عدة من أصحابنا، منهم الشيخ أبو عبدالله محمد بن محمد بن النعمان المفيد و أبو عبدالله الحسين ابن عبدالله و أحمد بن عبدون و غيرهم، عن أحمد بن محمد بن سليمان الزراري، قال: حدثنا مؤدبي: علي بن الحسين السعد آبادي أبو الحسن القمي، قال: حدثنا أحمد بن أبي عبد الله و أخبرنا هؤلاء الثلاثة، عن الحسن بن حمزة العلوي الطبري، قال: حدثنا أحمد بن عبدالله بن بنت البرقي، قال: حدثنا جدی أحمد بن محمد. و أخبرنا هؤلاء الا الشيخ أبا عبدالله و غيرهم، عن أبي المفضل الشيباني، عن محمد بن جعفر بن بطة، عن أحمد بن أبي عبد الله بجميع كتبه و رواياته. و أخبرنا بها ابن أبي جيد، عن محمد بن الحسن بن الوليد، عن سعد بن عبدالله، عن أحمد بن أبي عبدالله بجميع كتبه و رواياته. (الفهرست طوسی)، ص ۶۲)
۲۳. احمد بن محمد البرقي، المحاسن، تحقيق سيدمهدی رجایی، ج ۲، ص ۳۳۲، چاپ اول: انتشارات مجمع جهانی اهل بیت، قم ۱۴۱۳ قمری.

٤٠. و أما العدد فحاصل الكلام فيه أن التحديد (قد يكون) بالإضافة إلى جانب الأقل كما إذا قال بع لي الدار الفلاني بألف ولك كذا وكذا فحينئذ يدل مفهومنا على عدم جواز الاقتصار على الأقل وان جاز بيعه بأكثر (وقد يكون) بالإضافة إلى جانب الأكثر كما إذا قال اشتر لي الدار الفلاني بألف ولك كذا وكذا فحينئذ يدل مفهومنا على عدم جواز التعدي عن الألف وان جاز شرائه بأقل (وقد يكون) بالإضافة إلى كلا الطرفين جميعا فحينئذ يدل مفهومنا على عدم جواز الاقتصار على الأقل ولا التعدي إلى الأكثر كما في تحديد الأطباء غالبا فإنها في الأغلب يكون كذلك سيما في الأدوية المسمومة فقولته عشر قطرات أو خمسة مثاقيل يكون للتحديد من كلا الجانبين جميعا فلا الأقل ينفع ولا الأكثر يخلو عن الضرر (ثم انه) إن علم أن التحديد يكون بالإضافة إلى الأقل أو الأكثر أو إلى كلا الطرفين جميعا فهو بمعنى أنه يجوز التعدي إلى الأكثر في الأول والاقتصار على الأقل في الثاني ولا يجوز شيء منهما في الثالث (وان لم يعلم) ذلك فالظاهر أنه يجب الاحتياط لأنه يعلم إجمالا بالتحديد في الجملة فاما لا يجوز التعدي إلى الأكثر وأما لا يجوز الاقتصار على الأقل وأما لا يجوز كلاهما جميعا فلا يمكنه التخلص عن المنطوق وهو العدد الخاص الذي نطق به المولى.... أنه مهما علم أن التحديد هو بالإضافة إلى الأقل فعدم جواز الاقتصار على الأقل يكون بمفهوم العدد لا بمنطوقه وهكذا إذا علم أن التحديد هو بالإضافة إلى الأكثر فعدم جواز الاقتصار على الأقل يكون بمفهوم العدد لا بمنطوقه وهكذا إذا علم أن التحديد هو بالإضافة إلى كلا الطرفين جميعا فعدم جواز التخلص عن العدد المخصوص إلى الأقل أو الأكثر يكون بالمفهوم لا بالمنطوق. (سيد مرتضى حسيني يزدي فيروز آبادي، **عناية الأصول في شرح كفاية الأصول**، ج ٢، ص ٢٢٩)

٤١. سيد محمد سعيد موسوي، **الإمام الثاني عشر** ، ص ٩٢، انتشارات مكتبة نينوى الحديثة، نجف اشرف، [بى تا].

٤٢. فالمراد بقوله ثم يكون الهرج أى الفتن المؤذنة بقيام الساعة من خروج الدجال ثم بأجوج وأجوج إلى أن تنقضى الدنيا انتهى كلام ابن الجوزي. (احمد بن على العسقلاني (ابن حجر)، **فتح الباري**، ج ١٣، ص ١٨٤، چاپ أول: انتشارات دارالفكر، بيروت ١٣٧٩ قمرى)

٤٣. محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضى)، **نهج البلاغة**، تصحيح محمد عبده، خطبه ١٤٤، انتشارات مؤسسة الأعلمي، بيروت، [بى تا].

٤٤. إبراهيم بن محمد الجويني، **فرائد السمطين فى فضائل المرتضى والبتول والسبطين والأئمة من ذريتهم** ، تحقيق محمد باقر محمودى، ج ٢، ص ١٣٣، چاپ أول: انتشارات مؤسسة محمودى، بيروت ١٤٠٠ قمرى.

٤٥. **روضة الأحياب فى سيرة النبی والاول والأصحاب**. (نقل از: **الإمام الثاني عشر** ، ص ٩٧)

٤٦. فتأملوا يا معشر الشيعة رحمةكم الله ما نطق به كتاب الله عز وجل، و ما جاء عن رسول الله و عن أمير المؤمنين و الأئمة واحد بعد واحد فى ذكر الأئمة الاثنا عشر و فضلهم و عدتهم من طرق رجال الشيعة الموثقين عند الأئمة. فانظروا إلى اتصال ذلك و وروده متواترا، فإن تأمل ذلك يجلو القلوب من العمى، و ينفي الشك و يزيل الارتياب عمن أراد الله به الخير، و وفقه لسلك طريق الحق، و لم يجعل لإبليس على نفسه سبيلا بالإصغاء إلى زخارف الموهبين و فتنه المقتونين. (**الغيبة** (نعماني)، ص ١٠٣)

٤٧. و قد سبق النص عليه فى ملة الإسلام من نبى الهدى ثم من أمير المؤمنين على بن أبى طالب و نص عليه الأئمة واحدا بعد واحد إلى أبيه الحسن و نص أبوه عليه عند ثقاته و خاصة شيعته. (شيخ مفيد،

- الارشاد، ج ٢، ص ٣٤٠)
 ٤٨. **الغيبة** (طوسى)، ص ١٥٦.
 ٤٩. **همان**، ص ١٥٧.
 ٥٠. **كمال الدين وتمام النعمة**، ص ٦٦.
 ٥١. **مقتضب الأثر**، ص ٥.
 ٥٢. **تقريب المعارف**، ص ٤١٦.
 ٥٣. **الاقتصاد**، ص ٢٣٥.
 ٥٤. **إعلام الورى**، ص ٤٤٣.
 ٥٥. **المسلك فى أصول الدين**، ص ٢٧٢.
 ٥٦. **نهج الحق وكشف الصدق**، ص ٢٣١.
 ٥٧. **منتخب الأنوار المضيئة**، ص ٩.
 ٥٨. **الصراط المستقيم**، ج ٢، ص ١٠٠.

٥٩. الفطحية: هم القائلون بامامة عبدالله بن جعفر بن محمد، وسموا بذلك: لأنه قيل إنه كان أفتح الرأس، وقال بعضهم: كان أفتح الرجلين، وقال بعضهم: انهم نسبوا إلى رئيس من أهل الكوفة يقال له: عبدالله بن فطيح. والذين قالوا بامامته عامة مشايخ العصابة و فقهاؤها مالوا إلى هذه المقالة، فدخلت عليهم الشبهة لما روى عنهم: أنهم قالوا: الإمامة فى الأكبر من ولد الامام إذا مضى، ثم منهم من رجح عن القول بامامته لما امتحنه بمسائل من الحلال والحرام لم يكن عنده فيها جواب، ولما ظهر منه من الأشياء التى لا ينبغى أن يظهر من الامام. ثم إن عبدالله مات بعد أبيه بسبعين يوما، فرجع الباقون الا شذادا منهم عن القول بامامته إلى القول بامامة أبى الحسن موسى ورجعوا إلى الخبر الذى روى: أن الإمامة لا تكون فى الأخوين بعد الحسن والحسين ، وبقى شذاد منهم على القول بامامته، وبعد أن مات قال بامامة أبى الحسن موسى .

(شيخ طوسى، **اختيار معرفة الرجال**، ج ٢، ص ٥٢٤)

٦٠. و قال الخوارج نصير الدين الطوسى فى كتاب **قواعد العقائد**: قال الزيدية بامامة على و الحسن و الحسين، و لم يقولوا بامامة زين العابدين، لأنه لم يقم بالسيف، و قالوا بامامة ولده زيد، لأنه ناز على الباطل. (محمد جواد مغنبة، **الشيعة فى الميزان**، ص ٣٥)

أئمة الزيدية: و ذهب الزيدية إلى أن الإمامة فى على و الحسنين من بعده، ثم فى أهل البيت من بعدهما لقوله : الأئمة فى قريش فى هذا البطن من هاشم، و لاجماع أهل البيت على ذلك، و تسلسلت الإمامة عندهم كالتالى: ١. على بن أبى طالب (ت ٤٠ هجرى) ٢. الحسن بن على (ت ٥٠ هجرى) ٣. الحسين بن على (ت ٦١ هجرى) ٤. الحسن بن الحسن (ت ٨٠ هجرى) ٥. زيد بن على (ت ١٢٢ هجرى) ٦. يحيى بن زيد (ت ١٢٦ هجرى) ٧. محمد النفس الزكية (ت ١٤٥ هجرى) ٨. إبراهيم بن عبدالله (ت ١٤٥ هجرى) ٩. إبراهيم بن الحسن المثنى (ت ١٤٥ هجرى) ١٠. يحيى بن عبدالله بن الحسن المثنى (ت ١٧٥ هجرى) ١١. إدريس بن عبدالله بن الحسن المثنى (ت ١٧٥ هجرى) ١٢. محمد بن طباطبا (ت ١٩٩ هجرى) ١٣. محمد بن سليمان بن داود بن الحسن المثنى (ت ٢٠٠ هجرى) ١٤. إدريس بن إدريس (ت ٢١٤ هجرى) و استمرت الإمامة بعد هؤلاء و لا تزال وفق الشروط التالية: ١. النسب الحسنى أو الحسينى. ٢. الدعوة. ٣. الثورة. و لمعرفة بقية أئمتهم حتى سقوط دولة آل حميد الدين فى اليمن سنة ١٩٦٢م يرجع إلى كتاب **الزيدية** للدكتور احمد محمود صبحى، ص ٥٨٧، تحت عنوان «سلسلة أئمة الزيدية». (دكتور عبد الهادى فضيلى، **خلاصة علم الكلام**، ص ٣١٤)

٦١. **الغيبة** (طوسى)، ص ١٥٦.

عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر . (همان، روایت ۷)

محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسين، عن مسعدة بن زياد، عن أبي عبدالله . (همان، روایت ۸)

علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى بن عبيد، عن محمد بن الفضيل، عن أبي حمزة، عن أبي جعفر . (همان، روایت ۱۰)

أبو علي الأشعري، عن الحسن بن عبيد الله، عن الحسن بن موسى الخشاب، عن علي بن سماعة، عن علي بن الحسن بن رباط، عن ابن أذينة، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر . (همان، روایت ۱۴)

علي بن إبراهيم، عن أبيه. عن ابن أبي عمير، عن سعيد بن غزوان، عن أبي بصير، عن أبي جعفر . (همان، روایت ۱۵)

الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الوشاء، عن أبان، عن زرارة قال: سمعت أبا جعفر . (همان، روایت ۱۶)

محمد بن يحيى و أحمد بن محمد، عن محمد بن الحسين، عن أبي طالب، عن عثمان بن عيسى، عن سماعة بن مهران قال: كنت أنا و أبو بصير و محمد بن عمران مولى أبي جعفر في منزله بمكة... فقال أبو بصير: لكني سمعته من أبي جعفر . (همان، روایت ۲۰)

۶۸. بيان اين حقيقت در احاديث به صورت های مختلفی آمده است. مانند فرزند امام يازدهم، نسل دوم امام دهم، نسل سوم امام نهم،... نسل نهم امام سوم، نسل دهم امام اول و نسل يازدهم پیامبر اسلام. كه همگی آشكارا به يك فرد مشخص تصريح کرده اند. (نك: **كمال الدين**، باب ۲۳ - ۳۸)

۶۹. عنه، عن أبيه، عن النضر بن سويد، عن يحيى بن عمران الحلبي، عن عبد الله بن مسكان، عن أبي بصير، قال: قلت لأبي عبد الله : أرأيت الراد على هذا الامر كالراد عليكم؟ فقال: يا أبا محمد من رد عليك هذا الامر فهو كالراد على رسول الله . (احمد بن محمد بن خالد برقي، **المحاسن**، ج ۱، ص ۱۸۵، روایت ۱۹۴؛ شيخ حر عاملي، **وسائل الشيعة**، ج ۱، ص ۳۸، انتشارات آل البيت)

۷۰. حدثنا عبد الله بن محمد عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن عبد الله عن يونس عن عمر بن يزيد قال قلت لأبي عبد الله أرأيت من لم يقر بما يأتكم في ليلة القدر كما ذكر و لم يجده؟ قال أما إذا قامت عليه الحجة من يثق به في علمنا فلم يثق به فهو كافر و اما من لا يسمع ذلك فهو في عذر حتى يسمع. ثم قال يؤمن بالله و يؤمن للمؤمنين. (محمد بن حسن صفار، **بصائر الدرجات**، ص ۲۴۴، ج ۱۵؛ **وسائل الشيعة** ج ۱، ص ۳۷، روایت ۱۹)

۷۱. شيخ حر عاملي، **الفصول المهمة في أصول الأئمة** ، ج ۱، ص ۵۹۳.

۷۲. أن الأئمة بعد النبي إثنًا عشر لا يزيدون و لا ينقصون، و إذا ثبت ذلك فكل من قال بذلك قطع على الأئمة الاثنا عشر الذين نذهب إلى إمامتهم ، و على وجود ابن الحسن و صحة غيبته. (شيخ طوسي، **الغيبة**، ص ۱۲۷)

سيد بهاء الدين نجفی، **منتخب الأنوار المضئية**، ص ۹: لو قيل بعدم وجود القائم محمد بن الحسن و عدم وجوب إمامته لزم خرق الإجماع، لكن التالي باطل، فالمقدم مثله. بيان الشرطية: إن الإجماع واقع بين كافة المسلمين أن الناس طُرأ على قسمين: قسم قاتل يامامة الأئمة الاثنا عشر ، و قسم غير قاتل بذلك. أما القاتلون يامامتهم فلا شك عندهم في وجوده و إمامته، و هو ظاهر.

۶۲. عجز فقهاء أهل السنة عن تحديد الأئمة الاثنا عشر الذين أشارت إليهم هذه الروايات و إن كان أكثرهم قد أجمعوا على الخلفاء الأربعة: أبو بكر و عمر و عثمان و علي إلا أنهم اختلفوا في الثمانية الباقين. يقول صدر الدين الحنفي: الاثنا عشر هم الخلفاء الأربعة و معاوية و ابنه يزيد و عبد الملك بن مروان و أولاده الأربعة و بينهم عمر بن عبد العزيز ثم أخذ الأمر بالانحلال (**تسرح العقيدة الطحاوية**). و يقول السيوطي: الاثنا عشر هم: الخلفاء الأربعة و الحسن و معاوية و ابن الزبير و عمر بن عبد العزيز و هؤلاء ثمانية. و يحتمل أن يضم إليهم المهتدي العباسي لأنه فيهم كعمر بن عبد العزيز في بني أمية. و كذلك الظاهر لما أوتيه من العدل، و بقي الاثنان المنتظران أحدهما المهتدي لأنه من آل البيت (**تاريخ الخلفاء**، المقدمة). و قال ابن الجوزي: قد أطلت البحث في معنى الحديث و تطليت مظانه و سألت عنه فلم أقع على المقصود منه. (**كتشف المشكل**). و نفس هذا الكلام قاله القاضي عياض و ابن حجر العسقلاني و غيرهما (**فتح الباري**، ج ۱۳، ص ۱۸۱، ح ۱۸) و يظهر لنا أن هذا التفسير لحديث الاثنا عشر إنما هو تفسير سياسي أخضع النص للحاكم و حصره في دائرتهم. و لا يعقل أن يبشر الرسول بمعاوية و يزيد و حكام بني أمية و بني العباس الذين أفسدوا في الأرض و شوهوا الإسلام و استباحوا الدماء و الأموال و يربط بهم عزة الإسلام. انظر لنا السيف و السياسة، و دفاع عن الرسول ، و موسوعة آل البيت . (صالح الورداني، **المناظرات بين فقهاء السنة و فقهاء الشيعة**، پاورقی ص ۵۹)

۶۳. حدثنا أبو كريب أخبرنا عمر بن عبيد عن سماك بن حرب عن جابر بن سمرة قال: قال رسول الله : يكون من بعدى اثنا عشر أميراً، قال: ثم تكلم بشئ لم أفهمه، فسألت الذي يليني فقال: قال: كلهم من قريش. (**سنن الترمذي**، ج ۳، ص ۳۴۰، ش ۲۳۲۳)

۶۴. حدثنا عمرو بن عثمان، ثنا مروان بن معاوية، عن إسماعيل يعني ابن أبي خالد عن أبيه، عن جابر بن سمرة، قال: سمعت رسول الله يقول: «لا يزال هذا الدين قائماً حتى يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم تجتمع عليه الأمة» فسمعت كلاماً من النبي لم أفهمه، قلت لأبي: ما يقول؟ قال: كلهم من قريش. (**سنن أبي داود**، ج ۲، ص ۳۰۹، ش ۴۲۷۹)

۶۵. **تحفة الأوفى**، ج ۶ ص ۳۹۱.

۶۶. عن أبي جحيفة قال كنت مع عمي عند النبي و هو يخطب فقال لا يزال أمر أمتي صالحاً حتى يمضي إثنى عشر خليفة و خفض بها صوته فقلت لعمي و كان أمامي ما قال يا عم قال كلهم من قريش. رواه الطبراني في الأوسط و الكبير و البزار و رجال الطبراني رجال الصحيح. (**مجمع الزوائد**، ج ۵، ص ۱۹۰)

۶۷. عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد البرقي، عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفي، عن أبي جعفر الثاني . (شيخ كليني، **الكافي**، ج ۱، ص ۵۲۵، روایت ۱)

و حدثني محمد بن يحيى، عن محمد بن الحسن الصفار، عن أحمد بن أبي عبد الله، عن أبي هاشم مثله سواء. (همان، روایت ۲)

محمد بن يحيى و محمد بن عبد الله، عن عبد الله بن جعفر، عن الحسن بن ظريف و علي بن محمد، عن صالح بن أبي حماد، عن بكر بن صالح، عن عبد الرحمن بن سالم، عن أبي بصير، عن أبي عبد الله . (همان، روایت ۳)

محمد بن يحيى، عن عبد الله بن محمد الخشاب، عن ابن سماعة،